

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

جلسه ۴۷ - ۱۵-۱۰-۹۲.....	۳
جلسه ۴۸ - ۱۶-۱۰-۹۲.....	۱۳
جلسه ۴۹ - ۲۱-۱۰-۹۲.....	۲۵
جلسه ۵۰ - ۲۲-۱۰-۹۲.....	۳۳
جلسه ۵۱ - ۲۳-۱۰-۹۲.....	۴۲
جلسه ۵۲ - ۳۰-۱۰-۹۲.....	۵۴
جلسه ۵۳ - ۱-۱۱-۹۲.....	۶۶



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

درس خارج کلام بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

جلسات ۴۷ تا ۵۳

ادله ولادت امام زمان (ع)

(روایت بشر نخاس - غلو)

استاد: آية الله طبسی (دامت برکاته)

سال تحصیلی: ۹۳-۱۳۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما راجع به روایات مادر امام زمان 4 و پاسخ به شبهاتی است که به روایت بشر نخاس وارد کرده بودند. در ادامه، تتمه ای از اشکالات باقی مانده بر روایت بشر نخاس را بیان می‌کنیم.

اشکال عدم نقل روایت توسط معاصران شیبانی

یکی از اشکالات این است که برخی مدعی شده اند که اگر این روایت، صحت داشته باشد چرا معاصرین شیبانی، مانند مرحوم نوبختی و قمی و مرحوم کلینی و مسعودی این قضیه را نقل نکرده اند؟ می‌خواهند بگویند که عدم نقل معاصرین او دلیل بر ضعف یا جعل روایت است.

جواب اشکال

واقعاً این اشکالات علمی نیست. چون نقل نشدن قضیه و روایتی از طرف این افراد، دلیل بر ضعف نیست. بله! اگر این بزرگواران، فقط در مقام استقصای روایات معتبر باشند - قصدشان این باشد که تنها، روایت معتبر را ذکر نمایند - بیان چنین اشکالی ممکن است. در حالیکه چنین مبنایی - غیر از مرحوم کلینی - از سوی آن‌ها، قصد نشده است. ضمن اینکه به فرض، چنین مبنایی را هم داشته اند؛ روایات معتبر را از نظر خودشان بیان کرده اند و دلیلی بر لزوم

تبعیت دیگران از مبنای آن‌ها نمی‌باشد.

از سوی دیگر، در جواب اینکه چرا افرادی مثل مسعودی، چنین روایتی را بیان نکرده اند؛ باید گفت که مگر او چقدر روایت، از حضرت مهدی 7 آورده است؟ مگر همه کتاب او چند صفحه است؟ تمام روایاتی که مسعودی راجع به حضرت مهدی 7 نقل می‌کند چهار و نیم صفحه است. آیا عدم بیان او در این چهار و نیم صفحه دلیل بر این است که روایت، ضعیف و جعلی است؟ اصلاً بنای مسعودی بر اختصار بوده است.

نکته ی دیگر که قابل ذکر است اینکه؛ مگر می‌توانید ادعا کنید که قدمای به تمام این روایات و کتب دسترسی داشته اند؟ مرحوم نجاشی، مولفین شیعه و غیر شیعه را نام می‌برد و برای برخی، دهها کتاب ذکر می‌کند. آیا خود نجاشی و غیر نجاشی به تمام کتابها دسترسی داشته اند؟ از کجا می‌توان ثابت کرد؟ «کم ترک الاول للآخر»

شما کتاب مستدرک الوسائل را ببینید. اساس این کتاب، کتاب اشعثیات است. اشعثیات به دست شخصیت های بزرگی - مثل مرحوم حر عاملی و مرحوم مجلسی - که دنبال جمع آوری کتاب و روایت بوده‌اند، نرسیده است. با اینکه مرحوم مجلسی افرادی داشت که کتابها را از شرق و غرب عالم می‌آوردند، ولی دسترسی به این کتاب نداشته است. اگر در زمان مجلسی با آن تشکیلات و پیگیری نتوانستند به بعضی کتب، دسترسی داشته باشند به طریق اولی در زمان قدیم که امکانات اینگونه نبوده، دسترسی به بعضی از منابع مشکل تر بوده است. پس این اشکال علمی نیست که گفته شود حالا که

نوبختی، قصه ی بشر نخاس و جریان مادر امام زمان را نقل نکرده است، پس روایت جعلی و ضعیف است. این استدلال علمی نیست.

اشکال شخصیت سازی

اشکال بعدی هم، گر چه قابل بیان نمی باشد ولی چون گفته شده، آن را عرض می کنم. می گویند کسانی که این جریان را نقل کرده اند، دنبال این هستند که شخصیت تراشی کنند. یعنی که این روایت، جعل شده و جاعلین می خواستند منزلتی والا برای حضرت نرجس قائل شوند. این ها، جعلی بودن روایت را مفروغ عنه گرفته و دنبال وجه جعل روایت می گردند.

جواب اشکال

چگونه می توان چنین سخنی را بر زبان جاری کرد در حالیکه حضرت نرجس از خاندان بزرگی بوده و از شرافت و منزلتی بزرگ برخوردار بوده است. این بانوی مکرمه از طرف مادر به شخصیت با عظمتی مثل شمعون که یار معروف حضرت مسیح بود، و از طرف پدر به فیصر روم منتهی می شود.

خیلی تعجب می کنم کسی که ادعای تحقیق و تتبع داشته باشد ولی اینطور حرف بزند! اشکالی را مطرح کنند که هیچ مبنا و اساسی نداشته باشد. در واقع مستشکل، می خواهد دیگران را به عوام فریبی و عوام زدگی متهم کند. آیا می خواهد شخصیتهایی مثل شیخ طوسی و طبری و صدوق، که ناقل جریان هستند، به عوام فریبی متهم سازد؟ و یا حقیقت خود را آشکار سازد؟ با تمام احترامی که برای برخی از آنها قائلم، باید گفت که بیان چنین اشکالاتی، دور از

تتبع و تحقیق است. اگر بخواهیم اینطور اشکال کنیم، سنگ روی سنگ بند نمی شود. چون این ها گفته اند، نقل کردم و گرنه به نظر حقیر در مباحث علمی جای پرداختن به این اشکالات نیست.

اشکال سندی

اشکال اساسی که در این روایت است، اشکال سند است. ما این اشکال را مطرح نکردیم و اکنون بیان می کنیم. بعضی قائلند که این روایت مشکل سندی دارد.

جواب اشکال

ما عرض می کنیم که این روایت را سه نفر از بزرگان در کتب خود نقل کرده اند.

سند اول: اولین کسی که نقل می کند، مرحوم صدوق است که می فرماید:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوُشَاءِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ:»

تعبیر به «حَدَّثَنَا» یعنی که برای جمعی نقل کردند و ما شنیدیم. به تعبیر دیگر، نقل برای شخص نبوده و در مجامع عمومی و کلاس درس، مطرح شده است. راوی روایت، شیبانی است که مرحوم صدوق با سه واسطه از او نقل جریان می کند.

سند دوم: منبع دیگری که روایت را نقل می کند، مرحوم طبری در دلائل

الامامه است. ایشان می فرماید:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ سَنَةَ خَمْسٍ وَ

ثَمَانِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةً قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ الرَّهْنِيُّ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ»

شیبانی (سال ۳۸۵) این جریان را برای آقای طبری نقل می‌کند. اگر اشکالی در این سند هست، اشکال فاصله و زمان است. زیرا شیبانی که روایت را از بشر نخاس شنیده است، سال ۲۸۶ است ولی، شیبانی که طبری از او نقل روایت می‌کند، سال ۳۸۵ می‌باشد. یعنی تقریباً صد سال فاصله است. پس باید یکی از این دو، معمر باشند.

روایت معمر

در بین شیعه، معمرین هستند، همان‌گونه که ثلاثیات در بین اهل سنت، موجود است. بخاری که قرن سوم است به سه واسطه از پیامبر نقل کرده است. پس راویان عمرشان زیاد بوده است. البته ما هم در کتاب کلینی شریف، ثلاثیات داریم که به سه واسطه از معصوم نقل می‌کند. افرادی هستند که امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب ۷ را دیده و در مرو امام رضا ۷ را هم درک کرده‌اند. او حبابه والبیه است که هنگام رحلت، ۲۳۵ سال دارد.

حبابه والبیه:

روایتش را نگاه کنید. روایت بسیار جالب و مهم است. در قسمت نساء در کتب رجالی نگاه کنید. مرحوم مامقانی قصه حبابه والبیه را مفصلاً نقل می‌کند و مرحوم کلینی و مرحوم مجلسی هم بیانی دارند.

ایشان، خدمت امیرالمؤمنین ۷ در رجب رسید و پرسید علامت امامت چیست؟ فرمود: آن سنگریزه را بیاور و با دستش به سنگ کوچکی اشاره کرد،

آوردم و با خاتم خود بر آن نقشی زد سپس فرمود: ای حبابه! هر کس مدعی امامت شد و توانست چنان که دیدی نقشی بر سنگریزه زند بدان که او امام مفترض الطاعة است و چیزی را که امام بخواهد از وی پوشیده نخواهد ماند. گوید: از نزد او برگشتم تا آنکه امیرالمؤمنین ۷ شهید شد و به نزد حسن ۷ آمدم در حالی که بر جایگاه امیرالمؤمنین ۷ نشسته بود و مردم از وی پرسش می‌کردند فرمود: ای حبابه والبیه! گفتم: لَبَّيْكَ اَي مَوْلَايَ مِنْ فَرَمُود: آنچه با خود داری بیاور، گوید: آن سنگریزه را بدو دادم و بر آن نقشی زد همچنان که امیرالمؤمنین ۷ بر آن نقش زده بود، گوید: به نزد حسین ۷ آمدم در حالی که او در مسجد النَّبِيِّ ۶ نشسته بود. مرا به نزد خود فراخواند و مرحبا گفت و فرمود: در امامت چنان که خواهی دلیلی هست، آیا دلیل امامت را می‌خواهی؟ گفتم: آری ای آقای من! فرمود: آنچه همراه داری بده، و آن سنگریزه را به حسین ۷ دادم و او بر آن نقشی زد. حبابه گوید: سپس به نزد علی بن الحسین : آمدم در حالی که پیر و ناتوان بودم و در آن روز یک صد و سیزده سال داشتم، او را مشغول عبادت دیدم که راکع و ساجد بود و از مشاهده آن نشانه، ناامید بودم. با انگشت سبابه خود به من اشاره فرمود و جوان شدم،...سپس فرمود: آنچه همراه داری بده، و آن سنگریزه را دادم و بر آن نقشی زد، سپس به نزد امام باقر ۷ در آمدم و بر آن نقشی زد، بعد از آن به نزد امام صادق ۷ در آمدم و بر آن نقشی زد، بعد از آن به نزد امام کاظم ۷ در آمدم و بر آن نقشی زد و سرانجام به نزد امام رضا ۷ در آمدم، امام اشاره کرد و برای بار دوم جوانی ام برگشت. بعد امام گفتند آن

سنگ را بده. زیر امضای امام کاظم امضا کردند. خواستم بروم صدایم کردند. یک بقچه ای بود به من دادند و پولی هم دادند و فرمودند بگیر که بیش از این نیاز نداری، در بقچه کفنی بود که ۶ ماه بعد ظاهراً فوت شد.

پس معمرین وجود داشته اند و کم هم نبوده اند و اگر کسی خواسته باشد اشکال کند، مثبت و دلیل می‌خواهد.

جابر ابن عبدالله انصاری: پدرش در احد شهید شد در حالیکه ۲۴۰ سال عمرش بود. خودش پیامبر را ملاقات کرد و امام باقر و امام صادق : را هم ملاقات کرد.

عمر ابن واثله ابوالطفیل: شرح حالش را مطالعه کنید که صحابی است و پرچمدار حضرت مختار بود. از برادران اهل سنت کسانی که به مختار حمله کرده و او را کذاب دانسته و از طرفی یک صحابی، پرچمدار اوست، ندانسته به صحابی هم جسارت می‌کنند. او از اصحاب پیامبر بود که سال، صد به بعد فوت شد.

ما معمرین زیاد داریم، پس در این مورد - که طبری در سال ۳۸۵ از شیبانی نقل می‌کند و شیبانی روایت را در سال ۲۸۶ از بشر نخاس شنیده است - به نظر بنده، اشکالی نیست. فاصله خیلی است و واسطه هم ندارد. اگر داشته باشد، ارسال است و نداشته باشد هم مشکلی نیست، البته باید در کتب رجالی مراجعه کنیم که این شخص عمرش اینقدر زیاد بوده یا نه؟ محمد بن بحر شیبانی پیدا است که عمر طویلی داشته و در همان جریان می‌گوید که روایت و مطلبی دارم و سن من زیاد است و می‌ترسم بمیرم و این مطلب به کسی منتقل نشود، پس این طرف هم باید عمرش طویل باشد.

بنابراین، طبری شیعی روایت را به یک واسطه از شیبانی نقل می‌کند که همان واسطه هم، نامش شیبانی است اما محمد ابن عبدالله. این یک جواب که معمر هستند. جواب دیگر اینکه در نقل طبری، سال ۲۸۵ ندارد. ممکن است در نقل کمال الدین این تاریخ آمده باشد. لذا ممکن است در سنه بعد نقل کرده باشد، پس اشکال خیلی وارد و محکم نیست.

سند سوم: منبع سومی که روایت را نقل می‌کند، شیخ الطائفه در کتاب الغیبه است. ایشان می‌فرماید:

«أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَحْرِ بْنِ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيِّ الرَّهْنِيِّ قَالَ قَالَ بَشْرُ بْنُ سَلِيمَانَ النَّخَّاسُ وَهُوَ مِنْ وُلْدِ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ أَحَدُ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ وَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَ وَ جَارُهُمَا بَسْرٌ مِّنْ رَأْيِ»

«أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ» جماعتی که از آن‌ها نقل می‌کند، چه کسانی هستند؟ به کتاب بحار الانوار عدد صفر، صفحه ۹۶ مراجعه فرمایید. در شرح حال شیخ الطائفه مرحوم طوسی می‌فرماید:

«و كَلَّمَا ذَكَرَ الْعِدَّةَ أَوْ الْجَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ فَالظَّاهِرُ أَنَّهُ أَرَادَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْغَضَائِرِيَّ وَ أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِوَنَ الْمَعْرُوفِ بَابِنَ حَاشِرٍ وَ أَبَا طَالِبَ بْنَ عَرَفَةَ وَ أَبَا الْحَسَنِ الصَّقَّالَ [الصَّقَّارَ] وَ أَبَا عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ اشْنَاسِ»

شیخ طوسی این روایت را از ۵ نفر نقل می‌کند. حالا شما شرح حال این ۵ نفر را ببینید. شاید به برخی، اشاره کنیم و وارد بحثهای دیگر شویم. برخی از این‌ها از مشایخ نجاشی هستند و کسی که شیخ نجاشی باشد، ثقه است. ایشان

روایت را برخلاف مرحوم طبری و مرحوم صدوق که از یک نفر نقل کرده‌اند، از ۵ نفر نقل می‌کند. شرح حال اینها را نگاه کنید. امکان دارد یک یا دو نفر از اینها معروف نباشند، ولی همه که اینطور نیستند. این ۵ نفر از ابوالفضل شیبانی نقل می‌کنند، همان کسی که مرحوم طبری هم از او نقل می‌کند. اجازه بدهید یک یا دو تا از این بزرگواران را برای شما توضیح بدهم.

أحمد بن عبدون المعروف بابن حاشر

مرحوم مامقانی در تنقیح المقال در دو جا از ایشان نام می‌برد. در جایی به طور مختصر می‌فرماید: «احمد ابن عبدون هو احمد ابن عبدالواحد کما مر» و در جای دیگر در مورد ایشان مفصل بحث می‌کند.

«قال النجاشی احمد بن عبدالواحد بن احمد البزاز ابو عبدالله، شیخنا له کتب...»

و کان علواً فی الوقت...»

مرحوم مامقانی بعد از نقل قول نجاشی که ابن عبدون را از مشایخ خود می‌داند، در مورد عبارت «کان علواً فی الوقت» نجاشی در مورد ابن عبدون می‌فرماید: «ای کان فی غایة الفضل و العلم و الثقة و الجلالة فی وقته و اوانه» یعنی در نهایت فضیلت و علم و وثاقت و جلالت بود.

سپس حرف شیخ طوسی را نقل می‌کند که قائل است ابن عبدون در ۴۲۳

ق رحلت کرد. علامه حلی هم در خلاصه، حرف نجاشی را نقل می‌کند.

در اینجا مرحوم مامقانی در مورد ابن عبدون مطلبی دارد. ایشان می‌فرماید:

«لم یرد فی الرجل توثیق صریح من احد منهم» در مورد ابن عبدون تصریح

به وثاقت از جانب بزرگان نشده است. در جواب مرحوم مامقانی باید گفت که ما از خودتان یاد گرفتیم که فرمودید گاهی در وثاقت شخص، از چارچوب ثقه خارج می‌شویم. ابن عبدون شیخ نجاشی است و خودتان فرمودید که مشایخ نجاشی همه ثقه هستند. [ثقه بودن مشایخ نجاشی فقط مبنای ایشان نیست، دیگران هم مثل مرحوم خوئی چنین مبنایی را قبول دارند].

البته ایشان، روایات ابن عبدون را صحیح می‌داند و ایشان را توثیق می‌کند. و می‌فرماید؛ همین که علامه حلی و ابن داوود، نام او را بیان کرده‌اند، ظاهرش این است که ابن عبدون از معتمدین است و شکی نیست که وی امامی است. لذا اگر وثاقتش ثابت شود، حدیثش صحیح می‌باشد و اگر ثابت نشود، حسن است. مرحوم مامقانی در ادامه می‌فرماید: اظهر این است که ایشان از مشایخ نجاشی است و نجاشی هم تصریح دارد که او «کان علواً فی الوقت» - یعنی دارای رتبه عالی در زمان خودش - می‌باشد، پس ما نیازی به تصریح توثیق ابن عبدون نداریم.^۱

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۶، صص ۲۹۶ و ۳۰۴

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما راجع به روایات مادر امام زمان 4 و پاسخ به اشکالاتی است که به روایت بشر نخاس وارد شده است. مشکل سندى روایت بشر نخاس، یکی از شبهاتی است که بعضی گفته‌اند. به همین جهت ما در مقام بررسی سندى روایت مذکور برآمدیم تا صحت و سقم اشکال را بررسی نماییم.

ادامه بررسی سندى روایت بشر نخاس

یکی از منابعی که روایت بشر نخاس را نقل می‌کند، شیخ طوسی در الغیبه است.

«أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَحْرِ بْنِ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيِّ الرَّهْنِيِّ قَالَ قَالَ بَشْرُ بْنُ سَلِيمَانَ النَّخَّاسُ»

در جلسه قبل گفتیم که وقتی شیخ طوسی می‌فرماید، «أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ» مراد از این جماعت؛ ابو عبدالله غضائری، احمد ابن عبدون، ابوطالب ابن عرفه، ابوالحسن صفار و حسن ابن اسماعیل ابن اشناس هستند. بنابراین شیخ طوسی، جریان مادر حضرت امام زمان را به ۵ طریق از ابوالفضل نقل می‌کند. ما در اینجا به بررسی دو نفر از این مشایخ می‌پردازیم تا اعتبارشان مشخص شود. در اینجا ابتدا یکی از روایان در حدیث را بررسی می‌کنیم.

محمد بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن البهلول بن المطلب أبو المفضل
الشييباني

مرحوم نمازی در مستدرکات علم رجال الحدیث در مورد ابو المفضل می‌گوید:

«محمد بن عبد الله بن محمد بن عبيد الله بن البهلول بن المطلب أبو المفضل الشييباني : وقد ينسب إلى جده، فيقال : محمد بن عبد الله بن المطلب الشييباني. نقل العلامة المامقاني تضعيفه في آخر عمره عن جماعة، ثم قال : ونقل المولى الوحيد في فضل الكنى في ترجمة أبي المفضل الشييباني أنه أكثر الثقة الجليل على بن محمد الخزاز من ذكره مترحما عليه في كتابه الكفاية (يعني كفاية الأثر) قال :
ويظهر منه أنه شيخة وحينئذ فيكون الرجل من الحسان. انتهى»

مرحوم مامقانی تضعیف ایشان را در آخر عمرش نقل کرده است. یعنی اواخر عمرش را گفته اند ضعیف است. چرا؟ [شاید بر اثر خلط و بالا رفتن سن و فراموشی بوده. نه اینکه کاملا و از اول ضعیف بوده باشد]. وحید بهبهانی می‌فرماید: صاحب کفاية الاثر، - این شخصیت ثقه - روایات زیادی را از ایشان، در کتاب کفاية الاثر نقل کرده است و ظاهر در این است که ابوالفضل استاد خزاز است. بنابراین اقل مراتب این است که ابوالفضل، حسن است.

«وقال المحدث الثوري في خاتمة المستدرک بعد عنوانه : هو من كبار مشائخ الإجازة وإن ضعفه في آخر عمره، إلا أن عملهم على خلافه كما يظهر من مراجعة الجوامع. وقال في ص في بيان طرق الشيخ في كتاب التهذيب : وإلى محمد بن

عبد الله بن المطلب الشيباني صحيح في ست. انتهى. ومثل الأخير في جامع الرواة. وهو من رواة الصحيفة الكاملة السجادية. وفي آخر الربيع الثاني سنة ٣٨٧ توفي في بغداد وله ٩٠ عاما. وروى عنه السيد في جمال الأسبوع مترحما عليه. وكذا في فلاح السائل مكررا مترحما عليه. وكذا في كفاية الأثر من الرواية عنه مترحما عليه. وله كتاب الأمالي روى عنه السيد في الإقبال مترحما عليه. وله كتاب المباهلة روى عنه السيد في الإقبال قصة المباهلة، كما فيه ص ٤٩٦. جملة من روايات الشيخ الطوسي عنه في أماليه. وعد من تلامذة الكليني^١

محدث نوری در خاتمه ی مستدرک می گوید: ابوالفضل از بزرگان مشایخ اجازه است. در آخر عمر تضعیفش کردند هر چند در عمل بر خلاف حرفشان، رفتار می کنند. [یعنی بزرگان از ایشان روایت نقل کرده اند و فرق نگذاشته اند که نقل وی در آخر عمرش بوده یا نه]. و شیخ طوسی به محمد ابن عبدالله، طریق صحیحی دارد که جامع الرواة هم، همین را می گوید. ابوالفضل، یکی از کسانی است که صحیفه سجادیه را نقل کرده است. وفاتش ٣٨٧ در بغداد است. و ٩٠ سال عمر کرده است.

سید ابن طاووس در جمال الاسبوع و فلاح السائل از ایشان روایت نقل می کند و می گوید: «رحمة الله عليه»، همچنین صاحب کفاية الاثر هم ضمن نقل روایت، بر او ترحم می کند. [حال مبنای آقای خوئی را در نظر بگیرید که ترحم

^١ . مستدرکات علم رجال الحديث - الشيخ على التمازي الشاهرودى - ج ٧ - ص ١٨٨

آیا توثیق یا تعدیل یا تحسین است؟] سید ابن طاووس در اقبال هم همینطور از ایشان نقل کرده و ترحم می کند. شیخ طوسی هم در امالی، از ایشان زیاد روایت نقل می کند. شیخ او را از شاگردان مرحوم کلینی می داند [خوب دقت کنید. می آیند تضعیف می کنند. یک فردی، جایی گفته ضعیف است! همین را به دست می گیرند و کل جریان روایت مادر امام زمان را زیر سوال می برند. یک مراجعه ای بکنید و ببینید افرادی که این روایت را نقل کرده اند آیا معمولی هستند؟]

بیان مرحوم تستری در قاموس الرجال

مرحوم تستری در مورد ابوالفضل می فرماید:

«محمد بن عبد الله بن محمد بن عبید الله بن البهلول بن المطلب بن همام بن بحر بن مطر بن مرة الصغری بن همام بن مرة بن ذهل بن شیبان، أبو المفضل قال : عنوانه النجاشی كذلك، قائلا : كان سافر في طلب الحديث عمره، أصله كوفي، وكان في أول أمره ثبوتا ثم خلط، ورأيت جل أصحابنا يغمزونه ويضعفونه (إلى أن قال) رأيت هذا الشيخ وسمعت منه كثيرا ثم توقفت عن الرواية عنه إلا بواسطة بيني وبينه»

مرحوم تستری می فرماید که نجاشی در مورد ابو المفضل گفته است که او دائم دنبال جمع آوری احادیث بود لذا همیشه در حال سفر بود. اصالت او کوفی است و در اول عمرش صاحب دقت در نقل روایات بوده، هر چند که در آخر عمرش به ضعف حافظه، مبتلا شده بود. بیشتر اصحاب ما او را

تضعیف کرده‌اند. من (نجاشی) او را درک کرده‌ام و روایات بسیاری از او شنیده‌ام. مرحوم تستری در مورد عبارت نجاشی که می‌فرماید: «و سمعت منه كثيرا...» توضیحی می‌دهد:

«ومراد النجاشی من قوله : « وسمعت منه كثيرا ثم توقفت عن الرواية عنه إلا بواسطة بيني وبينه » أنه أدرك عصر تخليطه فلم يرو عنه بلا واسطة، بل روى عن مشائخ أدركوا عصر ثبته، فرووا عنه فروى عنهم عنه»^۱

منظور نجاشی از این عبارت این است که او زمان خلط او را درک نموده است لذا روایت بدون واسطه از او، نقل نمی‌کند بلکه از مشایخی که در دوران ثبت او، روایت شنیده‌اند، نقل می‌نماید

مرحوم تستری در جای دیگری هم، بطور مفصل از ابوالفضل، سخن به میان می‌آورد:

«محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني قال : عده الشيخ في رجاله في لم يرو عن الأئمة (عليهم السلام) قائلا : أبو المفضل كثير الرواية إلا أنه ضعفه قوم، أخبرنا عنه جماعة. وعنوانه الشيخ في الفهرست قائلا : يكنى أبا المفضل، كثير الرواية، حسن الحفظ، غير أنه ضعفه جماعة من أصحابنا. وابن الغضائري قائلا : أبو المفضل، وضاع كثير المناكير، رأيت كتبه وفيها الأسانيد من دون المتون والمتون من دون الأسانيد، وأرى ترك ما ينفرد به» [ابن غضائري در اینجا

^۱ . قاموس الرجال، الشيخ محمد تقى التستري، ج ۹ ، ص ۳۸۸

تندروی کرده است و گفته است که او وضاع است و مطالب منکر را ذکر می‌کند و ما کرارا گفتیم که اصلا انتساب این کتاب به ایشان، معلوم نیست. [مرحوم تستری، مطلبی را از خطیب بغدادی در مورد ابوالفضل نقل می‌کند.

«قد عرفت ثمة أن الخطيب أيضا عنوانه مثل النجاشي قائلا : نزل بغداد وحدث بها عن الطبري والباغندي والاشناني والموصلي والمحاربي والمؤيدي وخلق كثير من المصريين والشاميين والجزيريين وأهل الثغور معروفين ومجهولين، وكان يروى غرائب الحديث وسؤالات الشيخ فكتب الناس عنه بانتخاب الدارقطني ثم بان كذبه فمزقوا حديثه، وكان بعد يضع الأحاديث للرافضة ويملى في مسجد الشرقية»

[از خطیب انتظار بیش از این نیست. اعتنا به حرف خطیب بغدادی ناصبی نکنید که ارزشی ندارد.]

مرحوم تستری می‌فرماید:

«والتحقيق ما قاله النجاشي من حصول الخلط له أخيرا وثبته أولا وصحة ما رواه مشائخ الشيخ والنجاشي عنه وقد أكثر الأول في أماليه عنه. ولا عبرة بقول الخطيب الناصبي. وفي ميزان الذهبى : مات سنة ۳۸۷ وله تسعون سنة»^۱

تحقیق این است که بیان نجاشی در مورد ابوالفضل – ثبت بودن او در اول

^۱ . قاموس الرجال، الشيخ محمد تقى التستري، ج ۹ ، ص ۳۹۰

عمر و حصول خلط در آخر عمر بر اثر کهولت سن - صحیح است و همچنین، مشایخ نجاشی و شیخ طوسی هرچه از او نقل کرده اند صحیح است. پس طبق این بیان، روایت مادر امام زمان را که شیخ طوسی از مشایخ ابوالفضل نقل کرده است، اشکالی ندارد و روایت صحیح می‌باشد. و این روایت قبل از زمان خلط او، از وی نقل شده است.

اما نسبت به «أَخْبَرَتِي جَمَاعَةٌ» که شیخ طوسی می‌فرماید، گفتیم که مراد از این جماعت؛ ابو عبدالله غضائری، احمد ابن عبدون، ابوطالب ابن عرفه، ابوالحسن صفار و حسن ابن اسماعیل ابن اشناس هستند و این‌ها از مشایخ شیخ می‌باشند. از این ۵ نفر، امکان دارد برخی برای ما مجهول یا ضعیف باشند. اجازه دهید دو نفرشان را معرفی کنیم. یکی از این جماعت، غضائری است. البته منظور احمد نیست، بلکه پدرش حسین است.

بیان مامقانی در تنقیح المقال

مرحوم مامقانی بحث مفصلی راجع به حسین ابن عبدالله غضائری دارد. ایشان از شیعه و از اهل سنت در پاورقی نسبت به ایشان، نقل می‌کند. همه اعتراف دارند که حسین ابن عبدالله غضائری شیخ الطائفة است. وقتی از شیخ طوسی تعبیر به شیخ الطائفة می‌کنیم یعنی چه؟ یعنی بزرگ شیعه است. مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«عدّة الشیخ رحمه الله فی باب من لم یرو عنهم علیهم السلام من رجاله، قائلًا: الحسین بن عبید الله الغضائری، یکتی: أباً عبد الله، کثیر

السمع، عارف بالرجال، و له تصانیف ذکرناها فی الفهرست سمعنا منه، و أجاز لنا بجمع روایاته، مات سنة إحدى عشرة و أربعمائة. انتهى»

شیخ طوسی قائل است که حسین ابن عبدالله غضائری، اساتید بسیاری را درک کرده است و او متخصص در فن رجال است و برای او کتاب هایی است که در فهرست آمده است و شیخ آن‌ها را از خود او شنیده است و از او اجازه تمام آن روایات را دارد. او در سال ۴۲۱ رحلت نموده است. و نجاشی هم کتاب های زیادی برای حسین ابن عبدالله غضائری، نام می‌برد.

«و قال النجاشی: الحسین بن عبید الله بن إبراهیم الغضائری أبو عبد الله، شیخنا رحمه الله له کتب، منها: کتاب کشف التمیوه و الغمة، کتاب التسلیم علی أمير المؤمنين علیه السلام بامرة المؤمنین، کتاب تذکرة العاقل و تنبیه الغافل، فی فضل العلم، کتاب عدد الأئمة علیهم السلام و ما شدّ علی المصنّفین فی ذلك، کتاب البیان فی حياة الرحمن، کتاب النوادر فی الفقه، کتاب مناسک الحج، کتاب مختصر مناسک الحج، کتاب یوم الغدیر، کتاب الرد علی الغلاة و المفوضة، [این آقای که کتاب رد علی الغلاة دارد آیا غالی است؟ روی اینها دقت کنیم. قبل و بعد روایت را مطالعه کنیم و بعد تضعیف کنیم.]. کتاب سجدة الشکر، کتاب مواطن أمير المؤمنين علیه السلام، کتاب فی فضل بغداد، کتاب فی قول أمير المؤمنين علیه السلام: «ألا أخبرکم بخیر هذه الأمة».

در ادامه مرحوم نجاشی می‌فرماید: «أجازنا جمیعها و جمیع روایاته عن شیوخه» من از همه این کتب و تمام روایاتی که از او نقل شده است، اجازه

روایت دارم.

مرحوم مامقانی، بیان علامه حلی را هم در مورد حسین ابن عبيدالله غضائری نقل می کند.

«و قال فی القسم الأوّل من الخلاصة: الحسين بن عبيد الله بن إبراهيم الغضائری، یکنى: أباً عبد الله، كثير السماع، عارف بالرجال، وله تصانيف ذكرناها في كتابنا الكبير، شيخ الطائفة، سمع الشيخ الطوسي منه، وأجاز له جميع رواياته،) شيخ طائفة است و استاد شيخ طوسي است و شيخ از او اجازه روايت دارد،) مات رحمه الله في نصف صفر، سنة إحدى عشرة و أربعمائة.»

« و أقول - تبعا للمولى الوحيد - : إن كونه: شيخ الطائفة؛ يشير إلى الوثاقعة و كذا كونه: شيخ الإجازة، و كونه: كثير الرواية، و كونه: رواياته مقبولة يؤيد ذلك.»

مرحوم مامقانی - مثل مرحوم وحيد - می فرماید که شيخ طائفه بودن حسين ابن عبيدالله غضائری، اشاره به وثاقت او دارد و همچنین شيخ الاجازه بودن و كثير الرواية و مقبول بودن روايات او، نشان از وثاقت او دارد. [آيا ممكن است مرجع مسلمين و شيعيان ثقة نباشد؟ پس که ثقة است؟ اينها تمام مويثد ثقة بودن ایشان است. او فردی معمولی نیست]

«و نقل فی الوجيزة عن ابن طاوس توثيقه» در وجيزه از ابن طاوس نقل شده است که او ثقة است.

«وأقول: قد وفقنا الله تعالى لوجدان ذلك في كتابه المسمى بـ: فرج المهموم، حيث قال: روينا بأسانيد عن الشيخ الثقة الفاضل الفقيه الحسين بن عبد

الله الغضائری»

«و عن المنتقى: إن الحسين بن عبيد الله الغضائری من مشاهير

شيوخ الأصحاب»

از منتقى نقل شده است که حسين ابن عبيدالله غضائری از بزرگان و مشاهير اصحاب است.

و عن شرح التهذيب: «لا تخفى جلالة الرجل، و عدم التوثيق إنما هو لأن عادة

المصنفين عدم توثيق الشيوخ»

در شرح تهذيب آمده است که جلالت و منزلت حسين ابن عبيدالله غضائری بر کسی پوشيده نیست. و اگر وثاقت او در كتب نيامده است زیرا که عادت مصنفين اين بوده است که شيوخ را توثيق نمی کرده اند. [زيرا وثاقت دون شأن آنها می باشد. مثلا نگويد، پدر علی ابن ابراهيم چون توثيق ندارد پس روايات، از ناحیه او حسن است. اینگونه نیست بلکه ابراهيم ابن هاشم از مشاهير مشايخ است. وقتی اينطور باشد ديگر کلمه ثقة دون شأن ایشان است. من از آيت الله العظمی سيد احمد خوانساری به يك واسطه شنيدم که برخی از افراد کلمه توثيق دون شان آنها است. فرض بفرماييد بگويم قمر بنی هاشم يا زينب كبرى ثقة! چنین کلماتی، دون شان آنها است.

«و قد مرّ في ترجمة ابنه نقلنا عن المجلسي رحمه الله في البحار أن الحسين -

هذا - من أجله الثقات»

«و قال الميرزا في الوسيط: و يستفاد من تصحيح العلامة رحمه الله

لطريق الشيخ رحمه الله إلى محمد بن علي بن محبوب توثيقه، و لم أجد إلى يومنا هذا من خالفه. انتهى»

و موارد دیگری که از بزرگان ما، حسین ابن عبيدالله غضائری را توثیق کرده‌اند. اما نگاهی به نظرات عامه هم در مورد ابن غضائری، بیندازیم.

«و عن الذهبي في ميزان الاعتدال: الحسين بن عبيد الله الغضائري شيخ الرافضة صنف كتاب الغدير»

ذهبی در میزان می‌گوید که او شیخ و بزرگ رافضی هاست. [ما نیازی به این حرفها نداریم ولی ببینید که ابن غضائری، چه موقعیت علمی و اجتماعی عظیمی داشته است که امثال ذهبی که سعی در کوچک کردن و عدم مطرح شدن شیعه دارند، نتوانسته‌اند از او بگذرند. مشکل او از نظر ذهبی این است که کتاب غدیر دارد.]

و عسقلانی در لسان المیزان، از حسین ابن عبيدالله غضائری تعبیر به شیخ رافضه دارد و از شیخ طوسی نقل می‌کند که ابن غضائری به علم خدمت کرد و این شخصیت به قدری نفوذ اجتماعی داشت که در دوران عباسیین، امضای او برد بیشتری از حکم حکام داشت. و برای او کتبی بوده است و نام آن‌ها را می‌برد.

صاحب روضات الجنّة هم از او به جلالت یاد می‌کند و او را یکی از بزرگان شیعه می‌داند و می‌گوید که او از همه علمای دوران خود، برتر بود.^۱

^۱ . تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲۲، ص ۲۱۰ به بعد

پس، حسین بن عبيدالله غضائری یکی از مشایخ شیخ طوسی است که شیخ طوسی جریان مادر امام زمان را از ۵ نفر نقل می‌کند که یکی از آنها غضائری است. غضائری هم، روایت را از محمد بن بحر شیبانی، نقل می‌کند. بنده، سال گذشته در مورد ایشان، بحث کرده‌ام، لذا اجازه دهید تا فقط اشاره ای نمایم. مرحوم نجاشی در مورد وی می‌فرماید:

«محمد بن بحر الرهنی أبو الحسين الشيباني؛... قال بعض أصحابنا: إنه كان في مذهبه ارتفاع. و حديثه قريب من السلامة، و لا أدري من أين قيل ذلك. له كتب، منها: كتاب البدع، كتاب البقاع، كتاب التقوى، كتاب الاتباع و ترك المرء في القرآن، كتاب البرهان، كتاب الأول و العشرة، كتاب المتمعة، كتاب القلائد، فيه كلام على مسائل الخلاف التي بيننا و بين المخالفين»^۱

بعضی از اصحاب ما در مورد او گفته‌اند که غالی بوده است ولی روایات او مشکلی ندارد. [اگر مشکلی داشته باشد مشکل اعتقادی است] [بعد خود نجاشی هم تعجب می‌کند و می‌فرماید] نمی‌دانم از کجا چنین تهمت‌هایی به او زده‌اند. بعد نام کتابهایش را ذکر می‌کند.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

^۱ . رجال النجاشی ؛ ص ۳۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء

مقدمه

سالروز امامت حضرت بقیة الله الاعظم حضرت مهدى آل محمد : را
به حضور تمامی شیفتگان ولایت تبریک و تهنیت می گویم و امیدوارم مورد
عنایت خاصه آن امام باشیم.

موضوع صحبت در مورد بررسی سندى روایت بشر نخاس بود. گفتیم که
شیخ طوسی در الغیبه، روایت را اینگونه نقل می کند. «أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي
الْمُقْضَلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَحْرِ بْنِ سَهْلِ الشَّيْبَانِيِّ الرَّهْنِيِّ قَالَ قَالَ
بِشْرِ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّخَّاسِ».

در جلسات قبل، تعدادی از راویان روایت را بررسی کردیم و در ادامه
بحث به بررسی محمد بن بحر شیبانی پرداختیم. عده ای که روایت را زیر
سوال می برند، مستندشان ضعف آقای شیبانی است، چون ایشان را رمی به غلو
نموده اند. در اینجا بر آن شدیم تا معنای غلو را از دیدگاه خودمان و از دیدگاه
دگرانیشان (عامه) تبیین کنیم و بعد نظرات بزرگان مان را در مورد افرادی که
رمی به غلو شده اند، مطرح نموده تا معلوم شود که ظاهرا [رمی به غلو]
مرزبندی نشده است. لذا خیلی از شخصیت های ما را به صرف اتهام به غلو،
متهم کرده اند. مواضع ائمه طاهرين : نسبت به غلات، واضح و روشن است.

امام 7 تا مرز ترور و اعدام و مباح بودن خون فرد غالی، پیش رفته اند. ولی در
مقابل می بینیم خیلی از کسانی که رمی به غلو شده اند، رابطه ای تنگاتنگ با امام
داشته اند. پس باید گفت که مرزبندی نشده و خواهید دید که محمد بن بحر
هم، قربانی همین بحث است.

معنای غلو

فکر کنم سال قبل بحثی راجع به غلو داشته ام. اگر خواسته باشید به تفصیل
در این باره بررسی نمایید، می توانید کتب فقهی ما را در باب مطهرات و
نجاسات به مناسبت بحث کفار و غلات ببینید. مرحوم خویی در موسوعه
محاضرات شان، به تفصیل، این بحث را مطرح می کنند. در فقه، مرحوم
سبزواری و حضرت امام و مرحوم یزدی هم، به این موضوع می پردازند. در علم
رجال هم به مناسبت بحث درایه، به غلو و غلات اشاره می شود. در کلام هم
در کتب کلامی به این مسئله اشاره می شود.

معنای غلو در نظر عامه

حال ببینیم غلاتی را که عامه می گویند، چه کسانی هستند؟ عسقلانی در
کتاب فتح الباری می گوید:

«والتشيع محبة على وتقديمه على الصحابة» اگر کسی امیرالمومنین علی ابن
ابی طالب را دوست داشته باشد و عقیده اش این باشد که او از دیگر صحابه
پیامبر اکرم - به استثنای دو نفر - افضل است، شیعی می باشد.

«فمن قدمه على أبى بكر وعمر فهو غال فى تشيعه ويطلق عليه رافضى وإلا

فشیعی» و شیعه ای که امیرالمومنین را بر ابوبکر و عمر، مقدم بداند، غالی است و به او، رافضی هم اطلاق می‌شود. [خیلی مواظب باشیم که این تعبیرات، از کجاست. با اصطلاحات آشنا بشویم. یک سری از بزرگان و محدثین ما را غالی می‌گویند و متأسفانه ما هم در بحث‌ها تحت تاثیر این حرفها قرار گرفته و راوی را رد می‌کنیم]،

پس این دو مرحله شد. مرحله اول تشیع و مرحله دوم غالی و رافضی! و اما مرحله سوم آن:

«فإن انضاف إلى ذلك السب أو التصريح بالبغيض فعال في الرفض» اگر کسی تبری کند و یا تظاهر به بغض آن‌ها نماید، [چنین افرادی] رافضی غالی، هستند. و مرحله چهارم:

«وإن اعتقد الرجعة إلى الدنيا فأشد في الغلو»^۱ و اگر کسی اعتقاد به رجعت امیرمومنان و پیامبر اکرم و ائمه اطهار، داشته باشد، پس او در غلوش، شدید است [غال فی غال فی غال]

معنای غلو از دیدگاه شیعه

معنای غلوی که در اصطلاحات علمای ما آمده، چیست. علامه مجلسی در بحارالانوار - بعد از بیان ۲۵ روایت که غلو را از ائمه طاهرين نفی می‌کند - در مورد غلو می‌فرماید:

«اعلم أن الغلو في النبي و الأئمة ع إنما يكون بالقول بألوهيتهم أو بكونهم

^۱ . فتح الباری، ج ۱، ص ۴۹۵

شركاء الله تعالى في العبودية أو في الخلق و الرزق أو أن الله تعالى حل فيهم أو اتحد بهم أو أنهم يعلمون الغيب بغير وحى أو إلهام من الله تعالى أو بالقول في الأئمة ع إنهم كانوا أنبياء أو القول بتناسخ أرواح بعضهم إلى بعض أو القول بأن معرفتهم تغنى عن جميع الطاعات و لا تكليف معها بترك المعاصي.

باید توجه داشت که غلو در باره پیامبر و ائمه عليهم السلام به این است که مدعی الوهیت معصومین و یا اعتقاد به شریک بودن شان با خدا به گونه ای که باید پرستش شوند و یا شریک خدا در آفرینش و رزق و یا اینکه خدا در آنها حلول نموده و با ایشان متحد شده و یا اینکه بگوئیم علم غیب دارند بدون وحی و الهام از جانب خدا یا اینکه مدعی شویم که ائمه، جزء پیامبران هستند و یا اینکه بگوئیم ارواح بعضی از آنها در بعض دیگر حلول کرده و مدعی تناسخ شویم و یا اعتقاد به اینکه معرفت ائمه، ما را از تمام عبادات و تکالیف بی‌نیاز می‌کند و دیگر با معرفت آن‌ها، هر نوع معصیتی حرام نیست. [خود علی ابن ابی طالب در اواخر عمرشان شبی ۱۰۰۰ رکعت نماز می‌خوانند و باز هم خودشان را در پیشگاه خدا مقصر می‌دانستند. بعضی متأسفانه تشویق به معصیت می‌کنند و معاصی را کوچک جلوه می‌دهند].

«و القول بكل منها إلحاد و كفر و خروج عن الدين كما دلت عليه الأدلة العقلية و الآيات و الأخبار السالفة و غيرها و قد عرفت أن الأئمة ع تبرءوا منهم و حكموا بكفرهم و أمروا بقتلهم و إن قرع سمعك شيء من الأخبار الموهمة لشيء من ذلك فهي إما مؤولة أو هي من مفتريات الغلاة»

اعتقاد به هر یک از این مطالب، کفر و الحاد و خروج از دین است، چنانچه دلایل عقلی و آیات قرآنی و اخبار گذشته شاهد بر این مطلب است و تو دانستی که ائمه : از چنین اشخاصی بیزاری جستند و حکم به کفر و امر به قتل آنها نمودند، لذا اگر خبری را شنیدی که اشاره به چنین مطالبی داشت، یا باید تأویل نمود و یا گفت که همین غالیان آن خبر را ساخته‌اند.

«و لكن أفرط بعض المتكلمين و المحدثين في الغلو لقصورهم عن معرفة الأئمة و عجزهم عن إدراك غرائب أحوالهم و عجائب شؤونهم فقدحوا في كثير من الرواة الثقات لنقلهم بعض غرائب المعجزات حتى قال بعضهم من الغلو نفى السهو عنهم أو القول بأنهم يعلمون ما كان و ما يكون و غير ذلك مع أنه قد ورد في أخبار كثيرة لا تقولوا فينا ربياً و قولوا ما شئتم و لن تبلغوا... فلا بد للمؤمن المتدين أن لا يبادر برد ما ورد عنهم من فضائلهم و معجزاتهم و معالی أمورهم إلا إذا ثبت خلافه بضرورة الدین أو بقواطع البراهین أو بالآیات المحكمة أو بالأخبار المتواترة كما مر في باب التسليم و غيره»^۱

ولی بعضی از متکلمین و محدثین، به واسطه قصوری که از معرفت ائمه : داشته و عاجز از درک مقام و شأن عالی آنها بوده‌اند، افراط در تفسیر

^۱ . مجلسی، بحار الأنوار؛ ج ۲۵؛ ص ۳۴۶ (دیروز از یکی از مدعیان طلبگی حوزه شنیدم که تاکید داشت که ائمه علما بودند! آدمهای خوبی بودند! من می‌گویم که عجب حالا باید نعوذ بالله بحث کرد که ثقه هم بودند یا نه! این فرد به فرمایش علامه مجلسی قصور فهم دارد. نتوانسته امام را بشناسد)

و معنی غلو کرده‌اند. به همین جهت بسیاری از راویان را به خاطر نقل معجزات شگفت انگیز ائمه مورد حمله و عیب جوئی قرار داده‌اند، و کار به جایی رسیده که بعضی عدم سهو در ائمه و یا اعتقاد به اینکه ائمه : عالم به گذشته و آینده و چیزهای دیگرند^۱ را هم، از غلو می‌دانند. با این که اخبار زیادی رسیده که در باره ما معتقد به خدائی نشوید آنگاه هر چه مایلید بگوئید، باز هم بمقام واقعی ما نخواهید رسید... بنابراین، مؤمن نباید روایاتی را که در فضل و منقبت و معجزات آنها رسیده، فوراً رد کند مگر چیزی که ضرورت دین، آن را باطل کند یا دلیل قاطعی داشته باشیم و یا آیات و اخبار متواتری بر خلاف آن رسیده باشد چنانچه در باب تسلیم توضیح داده شد.

بیان مامقانی در مورد محمد بن بحر شیبانی

« قال النجاشی محمد بن بحر الرهنی ابو الحسین الشیبانی ساکن ترمشیر من ارض کرمان قال بعض اصحابنا انه كان في مذهبه ارتفاع و حدیثه قریب من السلامة و لا ادری من این...» بعضی از اصحاب ما در مورد او گفته اند که غالی بوده است ولی روایات او مشکلی ندارد. [اگر مشکلی داشته باشد مشکل اعتقادی است] [بعد خود نجاشی هم تعجب می‌کند و می‌فرماید] نمی‌دانم از

^۱ . اهل سنت راجع به حذیفة بن الیمان نقل کرده اند که او تا قیامت هر چه ، اتفاق می‌افتد می‌داند و هیچکس هم اعتراضی نکرده است. ضمناً مرحوم خوبی در ذیل فرمایش مرحوم یزدی سه معنا برای غالی می‌کند. معنای اول کفر است، معنای دوم کفر نیست ولی دلیلی برایش نداریم و معنای سوم واسطه‌ی فیض. مراجعه نمایید.

کجا چنین تهمتی به او زده‌اند.

«قال ابن الغضائری محمد بن بحر الرهنی الشیبانی ابو الحسین الترماشیری
ضعیف فی مذهبه ارتفاع»

ابن غضائری هم گفته است که او غالی است.

و قال الکشی... و کان من الغلاة الحنفیین و عنه ایضا انه قال محمد بن بحر
هذا غال و عنوانه فی القسم الثانی من الخلاصة و نقل لبّ ما فی الفهرست ثم لب
ما فی کلام النجاشی ثم کلام ابن الغضائری ثم قال و الّذی اراه التوقّف فی
حدیثه» کشی گفته است که محمد بن بحر از غلات حنفی می‌باشد و همچنین
او از غالیان است. علامه او را در قسم دوم رجال خود ذکر کرده و کلام شیخ و
نجاشی و ابن غضائری را در مورد محمد بن بحر، بیان نموده است و سپس
فرموده که من در حدیث وی، توقف می‌کنم. مرحوم مامقانی در ادامه بحث،
نظری راجع به این شخص و نظری راجع به این جریان می‌دهند و می‌فرمایند:
«و اقول لا شبهة فی کون الرّجل امامیا و ما عن بعض الفضلاء من انه من
اعاظم علماء العامّة غلط محض و کیف یلایم کونه عامیا کونه غالیا و لعلّ منشأ
اشتباه البعض ما رثاه فی کلام الکشی من کلمة الحنفیین فزعم انّ المراد به النسبة
الی مذهب ابی حنیفة و لیس کذلک بل هو نسبة الی حنیفة اثال بن لجیم بن صعّب
بن علی بن بکر بن وائل کما مرّ فی احمد بن ثابت»

شکی در امامی بودن محمد بن بحر شیبانی نمی‌باشد و آنچه که از بعضی از
فضلا وارد شده که او از علمای عامه است، اشتباه محض است. چگونه عامی

باشد در حالیکه او را متصف به غلو نموده‌اند. و شاید منشأ اشتباه، این بوده
است که «کشی» او را از غلات حنفیین دانسته است، لذا بعضی گمان برده‌اند
که او منتسب به مذهب حنفی می‌باشد. در حالیکه اینگونه نمی‌باشد و منظور
از این عبارت، انتساب محمد بن بحر به حنیفة اثال بن لجیم بن صعّب بن علی
بن بکر بن وائل، می‌باشد.

« و اذ قد کان امامیا نقول انّ صریح الشیخ ره انّ القول بالتفویض و الغلو بالنسبة الیه
لیس محققا بل هی تهمة و الظاهر ان منشأ التّهمة قول ابن الغضائری و قد تبّهنا غیر مرّة
انه لا وثوق بتضعیفات ابن الغضائری سیما اذا کان منشأها الرمی بالغلو سیما و النجاشی
انکر ذلک علیه هنا بقوله و حدیثه قریب من السلامة و لا ادری من این قیل»^۱

و از آن جا که امامی بودن او ثابت است، بیان می‌داریم که تصریح شیخ
نسبت به تفویض و غلو محمد بن بحر، صحیح نمی‌باشد و صرف یک اتهام
است. و ظاهر این است که منشأ چنین تهمتی، قول ابن غضائری در مورد
محمد بن بحر است. و ما بارها متذکر شدیم که اعتباری به تضعیفات ابن
غضائری - خصوصا در جایی که منشأ تضعیف، رمی به غلو باشد - نمی‌باشد،
ضمن اینکه مرحوم نجاشی هم از چنین اتهامی، تعجب می‌کند و می‌فرماید،
نمی‌دانم از کجا چنین تهمتی به او زده‌اند.

أن شاء الله ادامه مباحث را در جلسه آینده، عرض می‌نماییم.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۶ (چاپ سنگی)

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

سخن راجع به بررسی سندی روایت بشر نخاس که در مورد مادر امام
زمان 3 نقل شده است، می باشد.

راوی اصلی آن، محمد بن بحر شیبانی است. گفتیم که سه نفر از قداما چنین
روایتی را در منابع خود ذکر نموده اند. در تحقیقاتی که بنده از مولفین دیدم
عمدتا، محمد بن بحر شیبانی را به اتهام غلو تضعیف نموده اند. به همین جهت
ما در جلسه قبل، معنای غلو را از دیدگاه دگراندیشان و علمای خودمان بیان
کردیم. دگراندیشان حرفی که راجع به غلو و غلات می زنند نقطه ی ضعفی
برای ما نیست. از نظر آن ها، شیعه ای که امیرالمومنین را بر ابوبکر و عمر،
مقدم بداند، غالی است! این مرز بین تشیع و دیگران و عقیده ی ماست.

اما غلوی که در کتب ما نقل و تعریف شده، هیچیک از آن ها - معانی ۹
گانه ای که علامه مجلسی بر شمرده - بر محمد بن بحر شیبانی انطباق ندارد.
لذا اگر کسی هم، او را به غلو متهم کرده باشد اشتباه کرده است. مرحوم
نجاشی و دیگران هم تصریح و اعتراف به این ندارند که او غالی است. بلکه
نسبت به بعضی داده که گفته اند، او غالی است. کسانی مثل نجاشی از این امر
تعجب هم، می کنند. در جلسه قبل، مقداری از کلام مرحوم مامقانی را در مورد

محمد بن بحر شیبانی نقل نمودیم و اکنون مابقی را عرض می نمایم.

ادامه کلام مرحوم مامقانی در مورد محمد بن بحر شیبانی

« و اذ لم یثبت غلوّه بل كان المظنون حدوثه من روايته فى الأئمة (ع) بعض ما
هو اليوم من ضروریات مذهب الشیعة كان ما سمعته من الشیخ من كونه عالما
بالأخبار فقیها و ما سمعته من النجاشی من كون حديثه قريبا من السّلامة مدحا
مدرجا له فى الحسان»

مرحوم مامقانی در مقام دفاع از این شخص برمی آید و می فرماید: نتیجه ای
که ما می گیریم این است که بعضی از حرفهایی که به ایشان نسبت می دهند
امروزه آن ها، از ضروریات مذهب شیعه است. [در گذشته، بزرگان را که
قائل به عصمت ائمه طاهرين و یا قائل به عدم سهو امام بودند غالی می گفتند].
و همچنین مدح شیخ و نجاشی در مورد وی، لااقل او را در مرتبه «حسن» قرار
می دهد.

«فالأظهر كون الرجل من الحسان دون الضعفاء و الله العالم و لقد اجاد الحائرى
حيث قال ليت شعرى اذا كان الرجل بنفسه متكلماً عالماً فقیها و حديثه قريبا من
السّلامة و كتبه جيّدة مفيدة حسنة فما معنى الغلوّ الذى یرمی به و ليس العجب من
ابن الغضائرى و الكشّى لأنّ كافة علمائنا رضوان الله عليهم من عدی الصّدوق ره
و اضرايه عند اضرايهما غلاة لكن العجب ممّن يتبعهما فى الطّعن و الرّمى بالغلوّ
فما فى الوجيزة من أنّه ضعيف هذا انتهى كلام الحائرى»

پس اظهر این است که محمد بن بحر شیبانی در مرتبه حسن قرار دارد و

جزء ضعفا نمی باشد و چه نیکو مرحوم حائری گفته است، کاش می دانستم که معنای غلو در مورد شخصی که او را متصف به متکلم و فقیه و عالم و روایات صحیح و صاحب تالیفات جید می دانند، چه معنایی دارد؟ و تعجب از کشی و ابن غضائری نمی باشد زیرا که این دو، بیشتر علمای ما را - به جز شیخ صدوق و پیروان او - غالی می دانند، بلکه تعجب از کسانی است که از این دو نفر در ذم و رمی به غلو، تبعیت می کنند. و آنچه در وجیزه گفته شده است، ضعیف است.

«و اقول ممّا یکذب نسبة الغلوّ الیه انّ الصّدوق ره نقل فی اکمال الدّین عن کتاب الرّجل فی تفضیل الأنبیاء و الأئمّة صلوات الله علیهم علی الملائکة فصلا طویلا ختامه ان محمدا (ص) افضل المخلوقات من الجن و الأتس و الملائکة و فیه تصریح بان محمدا (ص) مخلوق من المخلوقات کغیره بنحو لا یشتبّه علی من طالعه و تصفّحه و فیه شهادة علی عدم غلوّه نحو ما یقولہ الغلاة من القدم و الحلول فلم یبق الا بمعنی المبالغة فی تفضیل الحجج علی غیرهم و علو رتبتهم و ذلک الیوم من ضروریات المذهب فنسبة الغلوّ القادح فی الرّأوی الی الرّجل غلط بحسب الظّاهر»^۱

مرحوم مامقانی می فرماید: از چیزهایی که غلو را نسبت به محمد بن بحر شیبانی، نفی می کند، نقل روایت شیخ صدوق از ایشان در مورد برتری انبیاء و

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۰ (چاپ رحلی)

ائمہ طاهرین :، بر ملائکه است و در آخر روایت آمده است که پیامبر ۶، برتر از همه مخلوقات می باشد. و تصریح نموده که پیامبر ۶، مخلوقی از مخلوقات پروردگار است و چنین تصریحی، شهادت بر عدم غلو محمد بن بحر دارد. [من نمی دانم بعضی دنبال چه هستند؟ آیا باید برای توثیق محمد بن بحر، آیه نازل شود؟ و یا روایات متواتره وارد شود؟ در توثیق کدام روایت - مگر نادرآ- آیه و یا حدیث آمده است؟ همه که تنصیص خاص ندارند. چون او روایتی از مادر امام زمان نقل کرده است، این همه حساسید! وگرنه آنقدر روایت با سند ضعیفتر از این هست که هیچ اعتراضی نمی کنید.] و آنچه که از این روایت فهمیده می شود، مبالغه در برتری حجج الهی بر دیگران و برتری مرتبه آن بزرگواران می باشد. و چنین مبالغه هایی، امروزه جزء ضروریات مذهب ما می باشد. [تفضیل پیامبر اکرم ۶ بر تمام انبیاء، امروز جزء ضروریات اعتقادی ماست. هر چند دگراندیشان و عامه در چند کتاب خودشان از جمله بخاری، چند روایت را نقل کردند که پیامبر اکرم فرمودند من از موسی افضل نیستم! این روایت قطعا مشکل دارد.]

تا اینجا مرحوم مامقانی، محمد بن بحر شیبانی را از نسبت غلو تبرئه کرده و او را به مرتبه حسان آوردند. [البته اگر نگوییم جزء افراد تقه است]، سپس مرحوم مامقانی در دو کتابشان بحث مفصل و مهمی راجع به غلو و حدود آن و دفاع از افرادی که به آنها نسبت غلو داده اند، مطرح می کنند که واقعا شایسته ی مطالعه است. برای یک بار هم که شده با دقت این مطالب را دیده و مباحثه کنید تا اینطور نباشد که شخصیت های بزرگ و جریانهای ارزشی و مهم را به

خاطر اتهامات از دست بدهیم. راوی را از دست بدهیم که جدای از این روایت دهها روایت دیگر از او نقل شده است.

کتاب الفوائد الرجالیة مرحوم مامقانی جلد صفر آن، شرح حال مرحوم مامقانی و جلدهای یک و دو، مبانی ایشان است و واقعا کتابی است که شایسته مطالعه است. البته مراد این نیست که هرچه ایشان فرموده، باید اتخاذ شود و قبول کرد، بلکه مطالعه آن لازم است، ضمنا در کتاب مقباس الهدایه هم، بحث غلو را مطرح می کنند.

مرحوم آقای تستری هم بر همین اساس، یک سری مطالبی را در مقدمه جلد اول و مطالبی را در جلد ۱۱ یا ۱۲ نقل می کنند که ناظر بر همین ها است. مرحوم خویی نیز در مقدمه کتاب شریف رجال شان، مبانی و نظرات شان را مطرح می کنند که ناظر بر سی نکته الفوائد است.

کلام مرحوم مامقانی در مقباس الهدایة

مرحوم مامقانی در مقباس الهدایه در مورد غلو می فرماید:

« المشهور ان الغلاة هم الذين يقولون في اهل البيت ما لا يلتزمون اهل البيت

کمن يدعى فيه النبوة...»

مشهور این است که غلات در شأن اهل بیت چیزی را می گویند که اهل بیت آن را قبول ندارند مثل اینکه بعضی، ائمه را پیامبر دانسته و یا ادعای الوهیت در مورد آن ها می کنند. غلات از غلو به معنای تجاوز از حد، گرفته شده است. مخفی نماند که بسیاری از علمایی که در اسناد روایت آمده و رمی

به غلو شده اند، در واقع جزء غالیان، نمی باشند. مرحوم مامقانی در اینجا کلام وحید بهبهانی را نقل می کند که می فرماید:

« اعلم أنّ الظاهر أنّ كثيرا من القدماء سيما القميين منهم و الغضائري كانوا يعتقدون للأئمة عليهم السلام منزلة خاصة من الرفعة و الجلالة و مرتبة معينة من العصمة و الكمال بحسب اجتهادهم و رأيهم، و ما كانوا يجوزون التعدي عنها، و كانوا يعدون التعدي ارتفاعا و غلوا على حسب معتقدهم، حتى أنّهم جعلوا مثل نفى السهو عنهم غلوا، بل ربما جعلوا مطلق التفويض إليهم، أو التفويض الذي اختلف فيه كما سنذكر، أو المبالغة في معجزاتهم و نقل العجائب من خوارق العادات عنهم، أو الإغراق في شأنهم و إجلالهم و تنزيههم عن كثير من النقائص و إظهار كثير قدرة لهم و ذكر علمهم بمكنونات السماء و الأرض ارتفاعا أو مورثا للتهمة به، سيما بجهة أنّ الغلاة كانوا مختفين في الشيعة مخلوطين بهم مدلسين.»

بدان که ظاهرا، بسیاری از قدما، خصوصا قمیین از آن ها و ابن غضائری، بر حسب اجتهاد و رأی شان، حد مشخصی از رفعت و منزلت و عصمت و کمال را برای ائمه طاهرین :، معتقد بودند که عبور از آن حد و مرز را جایز نمی شمردند و تجاوز از آن حد را غلو می دانستند. آن ها مسائلی از قبیل، نفی سهو

۱. شما به بحار الانوار جلد ۲۵ نگاه کنید که چطور شیخ مفید به قمی ها حمله می کند. می گوید این چه طرز تفکری است که شما نسبت به ائمه دارید؟ بعضی از طلبه ها که از قم می آیند حرفهایی می زنند که آدم تعجب می کند. می گویند حرف صدوق است! بعید است حرف ایشان باشد. حرف ایشان هم باشد اشتباه کرده است مدرسه بغداد با مدرسه قم طرف شد و حقایق را تبیین کردند.

از معصومین، در بعض موارد مطلق تفویض^۱، مبالغه در معجزات ائمه، نقل عجایب از خرق عادت آنها، مبالغه در بزرگداشت آنها و تنزیه شان از عیوب و ابراز قدرت بسیار برای آنها و علم به مکنونات زمین و آسمان و... را از مصادیق غلو می‌دانستند. [در اینجا توجیهی می‌کند که چرا علما این مسائل را غلو می‌دانستند، مرحوم مامقانی می‌فرماید] چون غلاة پشت سر همین حرفها قرار می‌گرفتند. علما ناچار بودند برای اینکه ریشه ی آنها را بزنند این‌ها را تضعیف کنند. می‌گفتند ما شأن ائمه را فدای شأن خداوند عزوجل می‌کنیم. [این هم یک توجیه است تا چقدر مقبول باشد! البته شما حرف حق را بزن. چرا عقب نشینی می‌کنی؟ اینها اعتقادات ماست چرا با خجالت بیان می‌کنی؟]

البته ما باید خوشبین باشیم. ما که افرادی مثل شیخ صدوق را نمی‌توانیم از دست بدهیم. شما فرمایشات مرحوم خوئی را ملاحظه کنید که فردی جمله ای به صدوق نسبت داده که ایشان در زیارت جامعه دست برده و ۲۰ سطر در زیارت جامعه هست که در نقل ایشان نیست. صدوق را زیر سوال می‌برد. مرحوم خوئی ناراحت می‌شود و می‌فرماید زیر سوال بردن شیخ صدوق، از کج سلیقه‌ی است. بعد مرحوم خوئی جواب می‌دهد که این ۲۰ سطر را کفعمی که متاخر از صدوق است و مقام و طریقتش هم فرق می‌کند، نقل کرده است. پس

۱. آیا ائمه طاهرین چیزی به آنها تفویض شده یا نه؟ کافی شریف را نگاه کنید، «فرض الله و فرض النبی» آیا به ائمه طاهرین، احکام، تفویض شده است، البته آن‌ها اعمال نکردند. خلاصه مطلق التفویض یا تفویض مختلف فیه)

ما نمی‌توانیم اینها را از دست بدهیم و همین مقدار قبول داریم که اینها علمای ما - نه از معصومین - هستند. چون عصمت در اینها نبوده و اشتباهاتی هم داشته‌اند.

مرحوم مامقانی ادامه کلام مرحوم وحید را نقل می‌کند: «و بالجمله: الظاهر أنّ القدماء كانوا مختلفين في المسائل الاصولية أيضا، فربما كان شيء عند بعضهم فاسداً أو كفراً أو غلواً أو تفويضاً أو جبراً أو تشبهاً أو غير ذلك، و كان عند آخر مما يجب اعتقاده، أو لا هذا و لا ذاك»

و خلاصه اینکه، ظاهر این است که قدما در مسائل اصولی هم [مثل مسائل فقهی] با هم اختلاف داشته‌اند^۱ پس چه بسا چیزی در نزد بعضی از آنها فاسد یا کفر یا غلو یا تفویض یا جبر و یا تشبه و... بوده است و در حالیکه در نزد عده ای دیگر، از چیزهایی بوده است که اعتقاد به آن را واجب می‌دانسته‌اند و یا هیچ کدام از این موارد نبوده است.

«و ربما كان منشأ جرحهم بالامور المذكورة وجدان الرواية الظاهرة فيها منهم

۱. در مسائل فقهی مثلاً کشمش اگر پخته شود آیا خوردنش حرام است و نجس می‌باشد؟ عده ای می‌گفتند؛ بله حرام است. عده ای دیگر می‌گفتند؛ خیر حرام نیست. می‌گویند فقیه‌ی که خوردن کشمش پخته را حرام نمی‌دانست، فقیه دیگری را که کشمش پخته را حرام می‌دانست، دعوت کرد و برای ناهار او، پلو کشمش آورد. آن فقیه نگاهی کرد و گفت: دعوتنا و آذیتنا، لذا بلند شد و رفت و از آن نخورد. خب این فقیه است و آن هم فقیه است. همانطور که در مسائل فقهی اختلاف نظر است در مسائل اصولی هم بین بزرگان ما اختلافاتی بوده است. شخصی چیزی را غلو یا کفر یا جبر می‌دانسته و دیگری، اینگونه نمی‌دانسته است.

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

سخن راجع به رفع تهمت غلو از بعضی از روایات و محدثین ما بود. اشتباه نشود! بحث ما دفاع از غلات نیست. غلات انحرافی است که شر آن‌ها در روایات، بدتر از یهود و نصارا مطرح شده است. ما از برخی افراد که غالی نیستند و متهم به غلو شدند دفاع می‌کنیم. عرض کردیم که مرحوم مامقانی در دو کتاب شان بحث مفصلی در این زمینه دارند. یکی در الفوائد الرجالیه، جلد دوم، صفحه ۲۹۵، فایده پانزدهم و دیگری هم در مقباس الهدایه می‌باشد.

بیان مرحوم مامقانی در زمینه غلو

یکی از استدلالات جالب مرحوم مامقانی این است که در مقام دفاع از بعضی و دفع شبهه غلو می‌فرمایند، ائمه طاهرین، نسبت به غلاة موضع قاطعی داشتند و قاطعانه برخورد می‌کردند. مثل برخوردی که امام با احمد ابن هلال و یا فارس ابن حاتم داشتند. بنابراین اگر اشخاصی مثل مفضل ابن عمر یا [حتی همین شخص مورد بحث] جزء غلاة بودند، چرا امام در قبال آن‌ها، موضعی نگرفته اند؟ [بنده عرض می‌کنم که

همین محمد بن بحر شیبانی روایت را از بشر نخاس در سال نقل ۲۸۵ می‌کند و این زمان منطبق بر دوران غیبت صغری می‌باشد. در این دوران،

كما أشرنا آنفا، أو ادعاء أرباب المذاهب كونه منهم، أو روايتهم عنه. و ربما كان المنشأ روايتهم المناكير عنه، إلى غير ذلك. فعلى هذا ربما يحصل التأمل فى جرحهم بأمثال الامور المذكورة»

و چه بسا منشأ جرح کسانی که چنین اعتقادی داشته‌اند، وجود روایاتی که ظاهرش جرح چنین اعتقاداتی بوده و یا اینکه صاحبان مذاهب دیگر، این افراد را جرح می‌کرده و یا اینکه این افراد از دیگران، نقل روایت می‌کردند و یا اینکه روایت منکر نقل می‌نمودند. و آنچه در این باره باید گفت این است که باید در جرح قطعا، تامل نمود و باید منشأ جرح را جستجو کرد.

«...ثم اعلم أنه و الغضائرى ربما ينسبان الراوى إلى الكذب و وضع الحديث أيضا بعد ما نسباه إلى الغلو، و كأنه لروايته ما يدلّ عليه، و لا يخفى ما فيه. و ربما كان غيرهما أيضا كذلك، فتأمل.»^۱

پس بدان که افرادی مثل غضائری، در ابتدا نسبت غلو به افراد داده و سپس حدیث او را جعلی دانسته و نسبت کذب به او می‌دهند [و چنین نسبتی] چه بسا به خاطر روایتی است که دلالت بر غلو آن شخص می‌کند [چون به نظر غضائری این حدیث دلالت بر غلو دارد، پس ناقل این روایت، غالی و روایتش جعلی است]

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱. مامقانی، مقباس الهدایه، چاپ سنگی، ص ۸۸.

وکلائی امام معروفند و همین وکلا، حامل نامه های قاطعی از طرف امام زمان 7، نسبت به بعضی از غلاه می‌باشند، حال آنکه نسبت به افرادی مثل محمد بن بحر شیبانی، چیزی نقل نشده است]،
برای نمونه، برخوردهایی از ائمه طاهرین را با غلات را بیان می‌کنیم.

بیان مرحوم خوئی در مورد فارس بن حاتم قزوینی

مرحوم خوئی در جلد سیزدهم معجم الرجال در مورد فارس بن حاتم قزوینی که جزء غلات شد، اینگونه بیان می‌کند:

«أن أبا الحسن العسكري 7 أمر بقتل فارس بن حاتم و ضمن لمن قتله الجنة، فقتله جنيد و كان فارس فتانا يفتن الناس و يدعوهم إلى البدعة، فخرج من أبي الحسن ع هذا فارس لعنه الله يعمل من قبلي فتانا داعيا إلى البدعة و دمه هدر لكل من قتله، فمن هذا الذي يريحنى منه و يقتله و أنا ضامن له على الله الجنة»

امام هادی 7، دستور قتل فارس بن حاتم را صادر کرد و فرمود هر کسی او را بکشد، من برای او بهشت را ضمانت می‌نمایم. پس جنید او را کشت. فارس در بین مردم فتنه‌گری می‌کرد و آن‌ها را به بدعت دعوت می‌نمود. پس نامه ای از طرف امام هادی 7، صادر شد که خداوند فارس را لعنت کند، زیرا او اموری را از جانب من انجام می‌دهد و فتنه‌گری می‌کند. او دعوت‌کننده مردم به بدعت است و خونس هدر است برای هر کسی که او را بکشد. پس چه کسی است که مرا با کشتن او راحت سازد و من برای قاتل او، بهشت را ضامن هستم.

و یا جریان دیگری را که مرحوم خوئی در مورد فارس نقل می‌کند:
«كتب عروة إلى أبي الحسن 7 في أمر فارس بن حاتم، فكتب: كذبوه و اهتكوه أبعده الله و أخزاه، فهو كاذب في جميع ما يدعي و يصف. و لكن صونوا أنفسكم عن الخوض و الكلام في ذلك و توقوا مشاورته و لا تجعلوا له السبيل إلى طلب الشر، كفانا الله مؤنته و مؤنة من كان مثله»

عروة به امام هادی 7 درباره فارس بن حاتم نوشت و امام پاسخ داد: او را تکذیب کنید و برانید. خداوند او را دور کند و او را ضایع گرداند. او در تمامی آنچه ادعا می‌کند و توصیف می‌کند، دروغگو است. اما خودتان را از غور و سخن در این باره دور نگه دارید و از مشورت او کناره‌گیری کنید و راه شر برای او باقی نگذارید. خداوند ما را از شر او و امثال او در امان نگه دارد.

و یا در جریان دیگری، نقل می‌کند که:

«عن إبراهيم بن محمد أنه قال: كتبت إليه جعلت فداك قبلنا أشياء يحكي عن فارس و الخلاف بينه و بين علي بن جعفر حتى صار يبرأ بعضهم من بعض، فإن رأيت أن تمن علي بما عندك فيهما و أيهما يتولى حوائج قبلك حتى لا أعدوه إلى غيرهم فقد احتجت إلى ذلك فعلت متفضلا إن شاء الله؟ فكتب: ليس عن مثل هذا يسأل و لا في مثله يشك، قد عظم الله قدر علي بن جعفر متعنا الله تعالى به عن أن يقايس إليه فاقصد علي بن جعفر بحوائجك و اخشوا فارسا و امتنعوا من إدخاله في شيء من أموركم تفعل ذلك أنت و من أطاعك من أهل بلادك، فإنه قد بلغني ما تموه به علي الناس فلا تلتفتوا إليه إن شاء الله»

ابراهیم بن محمد گوید: به امام هادی 7 نوشتیم: فدایت شوم؛ نزد ما چیزهایی است که از فارس و اختلافش با علی بن جعفر حکایت می‌کند، تا جایی که آن دو از همدیگر دوری می‌جویند. پس اگر صلاح می‌دانی بر ما منت گذاشته و [بفرمایید] کدام یک از آن دو، امور را از طرف شما، متولی است تا این که با او دشمنی نکرده و از او پیروی کنیم. پس امام 7 نوشت: «در چنین چیزی جای سؤال و تردید نیست. قطعاً خداوند منزلت علی بن جعفر را رفیع کرده - که خداوند ما را با وجودش متمتع گرداند- از این که با کسی چون فارس مقایسه شود. پس در کارهایت به علی بن جعفر رجوع کن و از فارس بترسید و او را از دخالت کردن در کارهایتان باز دارید. تو و کسانی که از تو حرف شنوی دارند چنین کنید. به درستی آنچه که او به مردم به دروغ جلوه می‌دهد به من رسیده است پس به او توجه نکنید ان شاء الله.»

و همچنین مرحوم خوئی، جریان قتل فارس را اینگونه بیان می‌کند که:

«عن جنید قال سمعته أنا بعد ذلك من جنید أرسل إلى أبو الحسن العسكري ع يأمرني بقتل فارس بن حاتم لعنه الله، فقلت لا حتى أسمع منه يقول لي ذلك يشافهني به قال: فبعث إلى فدعاني فصرت إليه فقال: آمرک بقتل فارس بن حاتم، فناولني دراهم من عنده و قال اشتر بهذه سلاحا فأعرضه علي، فاشترت سيفاً فعرضته عليه فقال: رد هذا و خذ غيره، قال فرددت و أخذت مكانه ساطورا فعرضته عليه فقال: هذا نعم، فجئت إلى فارس و قد خرج من المسجد بين الصلاتين المغرب و العشاء، فضربت علي رأسه فصرعته فثبثت عليه فسقط ميتا و

وقعت الصيحة فرميت الساطور من يدي و اجتمع الناس و أخذوا يدورون إذ لم يوجد هناك أحد غيري، فلم يروا معي سلاحا و لا سكيناً و طلبوا الزقاق و الدور فلم يجدوا شيئا و لم يروا أثر الساطور بعد ذلك»^۱

ابو جنید گفت: حضرت ابو الحسن عسکری مرا مأمور کشتن فارس بن حاتم قزوینی کرد، لذا چند درهم پول داده فرمود با این پول، شمشیری بخر ولی به من نشان ده، من رفتم و شمشیری خریده خدمت آن جناب آوردم، فرمود: این را پس بده، سلاح دیگری بخر، من به جای شمشیر ساطوری خریدم وقتی خدمت امام آوردم، فرمود این خوب است. به تعقیب فارس رفتم. بین نماز مغرب و عشا از مسجد خارج شد. ساطور را بر فرق او فرود آوردم به زمین افتاد و هلاک شد، من ساطور را پرت کردم مردم جمع شده مرا گرفتند، چون غیر از من کسی دیگر وجود نداشت، ولی در دست من نه کارد و نه ساطور و سلاحی دیدند ضمن اینکه، اثر ساطور هم روی مقتول نبود، بنابراین، مرا رها کردند.

بیان کشتی در مورد نامه امام به یکی از غلات

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَرَّاعِيُّ، قَالَ، وَرَدَ عَلَيَّ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ نُسْخَةَ مَا خَرَجَ مِنْ لَعْنِ ابْنِ هِلَالٍ، وَكَانَ ابْتِدَاءُ ذَلِكَ، أَنْ كَتَبَ 7 إِلَى قَوْمِهِ بِالْعِرَاقِ: اخذروا الصوفى المتصنع! قال، وَكَانَ مِنْ شَأْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ أَنَّهُ قَدْ كَانَ حَجَّ أَرْبَعًا وَ خَمْسِينَ حَجَّةً، عَشْرُونَ مِنْهَا عَلَى قَدَمَيْهِ، قَالَ، وَ

۱. خوئی، معجم رجال الحدیث ج: ۱۳ ص: ۲۴۱

كَانَ رَوَاهُ أَصْحَابُنَا بِالْعِرَاقِ لِقْوَهُ وَ كَتَبُوا مِنْهُ، وَ أَنْكَرُوا مَا وَرَدَ فِي مَذْمَتِهِ، فَحَمَلُوا الْقَاسِمَ بْنِ الْعَلَاءِ عَلَى أَنْ يُرَاجِعَ فِي أَمْرِهِ! فَخَرَجَ إِلَيْهِ: قَدْ كَانَ أَمْرُنَا نَقَذَ إِلَيْكَ فِي الْمُتَصَنِّعِ ابْنِ هِلَالٍ لَأَنَّ رَحِمَهُ اللَّهُ، بِمَا قَدْ عَلِمْتَ لَمْ يَزَلْ لَأَنَّ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذَنْبَهُ وَ لَأَنَّ أَقَالَهُ عَثْرَتُهُ يُدَاخِلُ فِي أَمْرِنَا بَلَا إِذْنِ مِنَّا وَ لَأَنَّ رَضِيَ، يَسْتَبِيدُ بِرَأْيِهِ، فَيَتَحَامَى مِنْ دُيُونِنَا لَأَنَّ يُمَضَى مِنْ أَمْرِنَا إِلَّا بِمَا يَهْوَاهُ وَ يُرِيدُ، أَرَادَاهُ اللَّهُ بِذَلِكَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَصَبَرْنَا عَلَيْهِ حَتَّى بَتَرَ اللَّهُ بِدَعْوَتِنَا عُمَرَةَ، وَ كُنَّا قَدْ عَرَفْنَا خَبْرَهُ قَوْمًا مِنْ مَوَالِينَا فِي أَيَّامِهِ، لَأَنَّ رَحِمَهُ اللَّهُ! وَ أَمْرَانَاهُمْ بِإِلْتِقَاءِ ذَلِكَ إِلَى الْإِخْصَاصِ مِنْ مَوَالِينَا، وَ نَحْنُ نَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ ابْنِ هِلَالٍ لَأَنَّ رَحِمَهُ اللَّهُ، وَ مِمَّنْ لَأَنَّ يَبْرَأُ مِنْهُ. وَ أَعْلِمِ الْإِسْحَاقِيَّ سَلَمَةَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ مِمَّا أَعْلَمْنَاكَ مِنْ حَالِ هَذَا الْفَاجِرِ، وَ جَمِيعِ مَنْ كَانَ سَأَلَكَ وَ يَسْأَلُكَ عَنْهُ مِنْ أَهْلِ بَلَدِهِ وَ الْخَارِجِينَ، وَ مَنْ كَانَ يَسْتَحِقُّ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَى ذَلِكَ، فَإِنَّهُ لَأَنَّ عُدْرٌ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي التَّشْكِيكِ فِيمَا يُؤَدِّيهِ عَنَّا تِقَاتُنَا، قَدْ عَرَفُوا بَاتِنًا نَفَاوِضَهُمْ سِرَّتَنَا، وَ نَحْمِلُهُ إِيَّاهُ إِلَيْهِمْ وَ عَرَفْنَا مَا يَكُونُ مِنْ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

وَ قَالَ أَبُو حَامِدٍ: فَتَبَّتْ قَوْمٌ عَلَى إِنْكَارِ مَا خَرَجَ فِيهِ، فَعَاوَدُوهُ فِيهِ فَخَرَجَ: لَأَنَّ شَكَرَ اللَّهُ قَدْرَهُ! لَمْ يَدْعُ الْمَرْءَ رَبَّهُ بِأَنَّ لَأَنَّ يُزِيغَ قَلْبَهُ بَعْدَ أَنْ هَدَاهُ وَ أَنْ يَجْعَلَ مَا مِنْ بِهِ عَلَيْهِ مُسْتَقْرَأً وَ لَأَنَّ يَجْعَلَهُ مُسْتَوْدَعًا...»^۱

احمد بن ابراهيم مراغي گفت، نسخه‌ای از لعن ابن هلال به قاسم بن علا رسید. در ابتدای امر، امام 7 به کارگزاران عراقی خود نوشت: از این صوفی ظاهر ساز دوری کنید. احمد بن هلال پنجاه و چهار مرتبه حج گزارده بود و

۱. رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: ۵۳۷

بیست مرتبه آن را پیاده انجام داده بود. راویان اصحاب با او ملاقات می‌کردند و از او حدیث می‌گرفتند. به همین جهت، دستوری که راجع به لعن و سرزنش او رسیده بود قبول نمی‌کردند. قاسم بن علا را وادار کردند در مورد او دو مرتبه با امام مکاتبه کند، در جواب نامه او چنین نوشت. «دستور ما برای تو، در مورد متظاهر فریبکار- ابن هلال - صادر شد. خدا او را نیامرزد و هرگز از گناه او نگذرد و خطایش را چشم پوشی نکند، بدون اجازه ما، خود را به ما انتساب می‌دهد. با خود رأیی، از تعهدات ما سرباز می‌زند. هر دستور ما را به آن طور که خودش می‌خواهد انجام می‌دهد خدا او را به صورت در جهنم اندازد، خیلی صبر کردیم تا بالاخره خداوند عمرش را به دعای ما قطع کرد. حال و وضع او را در زمانی که زنده بود برای دوستان خود توضیح دادم و دستور دادم که به ارادتمندان ما گوشزد کنند، ما از او بیزاریم و هم از کسی که از او بیزاری نجوید.» به اسحاقی سلمه الله و خانواده‌اش، از آنچه به تو راجع به کار این تبهکار، نوشتیم اطلاع بده و هر کس از تو سؤال کرده و خواهد کرد از هم شهریه‌ای او و دیگران و کسانی که باید اطلاع داشته باشند از این جریان، هرگز بهانه‌ای باقی نمی‌ماند برای دوستان ما که شک کنند در مورد اطلاعاتی که اشخاص مورد اعتماد از جانب ما به آنها می‌دهند می‌دانند که ما اسرار خود را در اختیار آنها می‌گذاریم و به ایشان می‌سپاریم توجه داریم که در این مورد چه می‌شود ان شاء الله.

ابو حامد گفت، باز گروهی قبول نکردند و منکر لعن او شدند برای مرتبه سوم در این باره مراجعه کردند نامه دیگر، به این مضمون رسید: «خدا او را

بی‌ارزش کند، بدبختی او را فرا گرفت و بعد از هدایت، گمراه گردید و نتوانست نعمت خدا را نگه دارد و بزودی از دست داد.

بیان شیخ طوسی در تہذیب در مورد احمد بن ہلال

« ان أحمد بن ہلال مشہور باللعنة والغلوّ و ما یختص بروایتہ لا نعمل علیہ»

احمد بن ہلال مشہور بہ لعن و غلو است و ما بہ روایاتش عمل نمی‌کنیم.

بیان مرحوم مامقانی در مورد فارس بن حاتم

مرحوم مامقانی در فایده‌ی ۲۵، تنقیح المقال بیان می‌کند کہ:

« اگر کسی اخباری را کہ درباره‌ی فارس بن حاتم و احمد بن ہلال و حسن بن محمد بن بابا، عروہ بن یحیی، علی بن عسکر، محمد بن بشر، محمد بن فرات، معتق و واقفہ رسیده است ملاحظہ کند، فساد آن چہ را کہ از برخی اصحاب - مبنی بر نسبت غلو بہ کسانی نظیر محمد بن سنان و معلی بن خنیس و مفضل بن عمر و دیگران - نقل شدہ، درخواست یافت. [ائمہ کہ خصومت شخصی با کسی ندارند. اگر کسی غالی باشد ہمین برخورد با او باید داشتہ باشند].

سپس ایشان بہ بیان علت این امر می‌پردازد و توضیح می‌دہد کہ:

افراد مزبور، نزد ائمہ علیہم السلام تردد می‌نمودند و ائمہ بہ ایشان اجازہ‌ی ورود می‌دادند، [شما عباد بصری را نگاہ کنید کہ با آن ہمہ اسم و رسم التماس می‌کرد کہ با آقا ملاقات داشتہ باشد و آقا اجازہ نمی‌دادند. ولی بعضی از افرادی کہ متہم بہ غلو شدند بہ منزل امام رفت و آمد داشتند] اما آنان را از

عقایدی کہ داشتند بر حذر نمی‌داشتند و دیگران را از معاشرت و ہم نشینی با ایشان پرهیز نمی‌دادند^۱ و دستور بہ قتلشان صادر نمی‌کردند، بلکہ حتی مراتب نہی از منکر را کہ بہ دیگران با شدت و تاکید سفارش و امر می‌کردند در مورد ایشان بہ جا نمی‌آوردند،^۲ در حالی کہ تارک نہی از منکر بہ شدت از سوی ائمہ توبیخ می‌شد و ائمہ، دیگران را بہ ترک ہم نشینی با فاسق امر می‌نمودند بلکہ حتی ہم نشینی خود را از کسی کہ معصیت خاصی مرتکب می‌شد برای ہمیشہ قطع می‌کردند، تا آن جا کہ یک بار وقتی یکی از ہم نشینان ائمہ بہ بردہ اش ناسزا گفت (ای پسر زن زناکار)، امام علیہ السلام تا هنگام مرگ با او ہم نشینی نفرمود با آن کہ این سخن با این اعتقاد از او رخ دادہ بود کہ مادر یک بردہ‌ی کافر، نکاح صحیحی نداشتہ و لذا زناکار محسوب می‌شود.^۳ اگر دقت و

۱. فردی با دابی اش مشکل داشت. امام فرمودند موضع را مشخص کن. یا با ما نشست و برخاست داشتہ باش یا با او.

۲. باید در این مورد تجدید نظر کرد. آیا امثالی مانند، جابر ابن یزید جعفری غالی است؟ نگاہ کنید ۲۱۰ هزار روایت از امام نقل می‌کند. در مقدمہ مسلم نگاہ کنید کہ خود مسلم نقل می‌کند کہ ۵۰ هزار روایت از جابر از امام باقر از خود پیامبر را پاره کردم. چرا؟ چون جابر، قائل بہ رجعت است! اگر بگوید علی برمی‌گردد باید روایتش را پاره کرد. امام اگر بہ علی جسارت و لعن کنند، باید روایت شان را نقل کرد! حریر ابن عثمان حمصی را ببینید کہ در تہذیب الکمال آمدہ کہ روزی ۱۴۰ مرتبہ علی را لعن می‌کرد. احمد ابن حنبل ہمین را توثیق می‌کند و می‌گوید ۳۰۰ روایتش صحیح است! «ثقة ثقة ثقة»

۳. این روایت در کافی شریف بدین طرق آمدہ است «أبو علیّ الأشعریّ عن مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ نَضْرَ عَنْ عَمْرِو بْنِ نُعْمَانَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: كَانَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ صَدِيقٌ لَّا يَكَادُ يُفَارِقُهُ إِذَا ذَهَبَ مَكَانًا فَبَيْنَمَا هُوَ يَمْشِي مَعَهُ فِي الْحَدَائِينَ وَ مَعَهُ غُلَامٌ لَهُ سِنْدِيٌّ يَمْشِي خَلْفَهُمَا إِذَا التَفَتَ الرَّجُلُ

سخت گیری ائمه چنین است پس چگونه است درباره شخص کافر، آن هم این چنین کفری یعنی غلو. [البته موارد دیگری بر خلاف این موارد است که دلیل مشخصی دارد. مانند سجستانی که امام راهش نداد. چرا؟ ظاهراً در منطقه سیستان خوارجی بودند که امام را سب می کردند و شیعه هم در اقلیت بودند. سجستانی برای تجارت روغن از کوفه به آنجا می رفت و وقتی این وضع را می دید، تحمل نمی کرد و آن هایی را که دشنام و سب کرده بودند نشانه می گرفت و شبانه آنها را خفه می کرد. صبح می دیدند که آن فرد کشته شده. به همه شک می کردند بجز شیعه چون نفرات شان کم بود. بعد که فهمیدند کار آن هاست، شیعیان را در مسجد جمع کردند و با مسجد آتش زدند. لذا امام عصبانی شدند و راهش ندادند به خاطر اینکه او باعث این کار شده بود. امام به او فرمودند: چرا اینکار را کردی و شیعه را به مرز هلاکت رساندی؟ مواضع اینطوری هم هست ولی علتش هم مشخص است.] مرحوم مامقانی در ادامه می فرماید:

غلو در نزد ائمه بسیار مذموم و مورد نهی بوده و از ائمه این گونه روایت شده که عیسی (ع) اگر در برابر آن چه نصاری می گفتند ساکت می ماند بر

یُرِيدُ غُلَامَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَرَهُ فَلَمَّا نَظَرَ فِي الرَّابِعَةِ قَالَ يَا ابْنَ الْفَاعِلَةِ أَيْنَ كُنْتَ قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَدَهُ فَصَكَ بِهَا جَبْهَةَ نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ تَقَدَّفُ أُمَّهُ قَدْ كُنْتُ أَرَى أَنْ لَكَ وَرَعًا فَإِذَا لَيْسَ لَكَ وَرَعٌ فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أُمَّهُ سِنْدِيَّةٌ مُشْرِكَةٌ فَقَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ نِكَاحًا تَنْحَ عَنْهُ قَالَ فَمَا رَأَيْتَهُ يَمْشِي مَعَهُ حَتَّى فَرَّقَ الْمَوْتَ بَيْنَهُمَا. الكافي؛ ج ۲، ص ۳۲۴

خداوند بود که گوشش را ناشنوا و چشمش را نابینا کند. حتی ائمه گاهی که غلو به ذهن کسی خطور می کرد پیشاپیش مبادرت به منع او می فرمودند. مرحوم مامقانی در ادامه اظهار می دارد که: ما هیچ غلوی در محمدبن سنان و معلی بن خنیس و... نیافته ایم، بلکه عکس این امر را دیده ایم چرا که ائمه علیهم السلام بسیاری از این افراد را امین خویش در امورشان قرار داده و وکیل مستقل و تام الاختیار خود در نقاط دور دست نموده بودند.

از دیگر ادله که مرحوم مامقانی می آورد تا نشان دهد نسبت غلو به امثال محمدبن سنان، نادرست است آن است که بسیاری از متهمین به غلو، خود، اظهارات صریحی برخلاف غلو داشته اند و علیه غالیان سخن می گفتند و حتی کتاب می نوشتند (نظیر نصر بن صباح و دیگران) و این امر بدون هیچ شبهه ای نشان می دهد که آنان غالی نبوده اند.

[اشکال دیگری که مرحوم مامقانی مطرح می کند و سپس آن را رد می کند، این است که]

این احتمال که نجاشی و شیخ طوسی و ابن غضائری و دیگر رجالیون، اطلاعاتی در مورد غالیان، داشته اند که ائمه نداشته اند، قابل قبول نیست زیرا امکان ندارد با آن همه طول مصاحبت، ائمه از عقاید آنان مطلع نشده باشند، اما رجالیون در چند قرن بعد، اطلاع یافته باشند. در آخر آقای مامقانی روایاتی را در مذمت غلاة از دیدگاه ائمه می آورد. یعنی ائمه طاهرین، دو موضعگیری در قبال غلاة و غلو داشتند.

۱- نظر کلی و عمومی امام نسبت به غلاة؛ ۲- نظر امام در موارد

جلسه ۵۲ - ۳۰-۱۰-۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی سندی روایت بشر نخاس بود. در بررسی راویان، به محمد ابن بحر شیبانی منتهی شدیم و گفتیم که او را متهم به غلو کرده‌اند، لذا ما در مقام دفاع از او و نظایر او برآمدیم و کلمات بزرگان معاصر و غیر معاصر را نقل کردیم. در همین رابطه معنای غلو را عرض کردیم و مواضع ائمه را نسبت به غلات توضیح دادیم و گفتیم خیلی از افرادی که به غلو، متهم می‌شوند، اصلا غالی نبوده و اعتقادات شان که در آن زمان تحمل نمی‌شده، امروز جزء اعتقادات ماست. در جلسه قبل، مقداری از بیان مرحوم مامقانی را در مورد غلات، نقل کردیم و اکنون قبل از نقل باقی کلام ایشان، سخن دو تن از بزرگان مان را در این مورد، عرض می‌نماییم.

بیان حضرت امام خمینی در مورد غلات

«أما الغلاة فإن قالوا بإلهية أحد الأئمة عليهم السلام مع نفى إله آخر أو إثباته أو قالوا بنبوته فلا إشكال في كفرهم، و أما مع الاعتقاد بألوهيته تعالى و وحدانيته و نبوة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فلا يوجب شيء من عقائدهم الفاسدة كفرهم و نجاستهم حتى القول بالاتحاد أو الحلول إن لم يرجع إلى كون الله تعالى هو هذا الموجود المحسوس - و العياذ بالله - فإنه يرجع إلى إنكار الله تعالى»

مخصوص نسبت به افراد غالی، سپس می‌بینیم، افرادی که متهم به غلو هستند و در کتاب از آنها تعبیر به غلو شده هیچ یک از این مواضع، از طرف امام نسبت به آنها دیده نشده است. پس باید در این اتهام غلو، تجدید نظر کرد.

نتیجه گیری

در مورد محمد ابن بحر شیبانی، راوی روایت مادر امام زمان که متهم به غلو شده تا این روایت، زیر سوال رود، باید گفت که او در دوران غیبت صغری بوده که نامه هایی از امام به شرق و غرب عالم - حتی با موضوع غلاة - می‌رفته اما نسبت به این شخص هیچ مطلبی نقل نشده است. لذا کشف انی می‌کنیم که این شخص غالی نمی‌باشد و مطالب بیان شده در مورد وی، صحیح نیست.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

امام خمینی معتقد است که اگر غلات معتقد به الوهیت- با نفی و یا اثبات پروردگار دیگر - یا نبوت یکی از ائمه باشند، اشکالی در کفر آنان نیست؛ اما اگر معتقد به الوهیت و وحدانیت خداوند تبارک و تعالی باشند و نبوت پیامبر اکرم 6 را نیز قبول داشته باشند، عقاید باطل آنان سبب کفر و نجاست شان نمی شود. حتی قول به اتحاد و حلول، اگر منجر نشود که این شیء موجود محسوس، خدا است و در نتیجه سبب انکار خداوند تبارک و تعالی شود، سبب کفر و نجاست نخواهند بود.

«بل يراد بهما ما عند بعض الصوفية من فناء العبد في الله و اتحاده معه نحو فناء الظل في ذيه، فان تلك الدعاوى لا توجب الكفر و إن كانت فاسدة و كالاعتقاد بأن الله تعالى فوض أمر الخلق مطلقا الى أمير المؤمنين 7 فهو بتفويض الله تعالى اليه خالق ما يرى و ما لا يرى، و رازق من وري، و أنه محيي و مميت الى غير ذلك من الدعاوى الفاسدة، فإن شيئا منها لا يوجب الكفر، و إن كان غلوا و كان الأئمة عليهم السلام يبرؤون منها و ينهون الناس عن الاعتقاد بها»¹

بلکه مراد از اتحاد و حلول [به اعتقاد بعضی از صوفیه]، که از فنا عبد در خداوند مثل فانی شدن سایه، می باشد باز هم موجب کفر نمی شود، گر چه

1 . امام خمینی، الطهارة، ج 3، ص: 339

چنین اعتقادی فاسد است و همچنین اعتقاد به تفویض و وانهادن شدن امور عالم و خلق و رزق به امیرالمومنین 7 و...، سبب کفر نمی شود گر چه غلو است و ائمه طاهرين .: هم از این امور بیزار می جستند و مردم را از اعتقاد به چنین اموری، نهی می کردند.

بیان مرحوم خوئی در مورد غلات

«الغلاة على طوائف: (فمنهم) من يعتقد الربوبية لأمر المؤمنين أو أحد الأئمة الطاهرين (عليهم السلام) فيعتقد بأنه الرب الجليل و أنه الإله المجسم الذي نزل إلى الأرض، و هذه النسبة لو صحّت و ثبت اعتقادهم بذلك فلا إشكال في نجاستهم و كفرهم لأنّه إنكار لالوهيته سبحانه، لبداهة أنه لا فرق في إنكارها بين دعوى ثبوتها لزيد أو للأصنام و بين دعوى ثبوتها لأمر المؤمنين (عليه السلام) لا اشتراكهما في إنكار الوهيته تعالى و هو من أحد الأسباب الموجبة للكفر»

غلات بر چند دسته هستند:

1- اعتقاد به ربوبیت امیرالمومنین یا یکی از ائمه طاهرين دارند، پس معتقدند که علی 7، رب جلیل و خداوند محسوس است که به زمین آمده است. چنین نسبتی اگر صحیح باشد و ثابت شود، اشکالی در نجاست و کفر این گروه نمی باشد. زیرا چنین اعتقادی به انکار خداوند می انجامد. و فرقی بین ادعای الوهیت برای بت ها و یا امیرالمومنین نمی باشد، زیرا که هر دو در انکار الوهیت مشترک هستند و همین، یکی از اسبابی است که موجب کفر است. [آیا محمد ابن بحر شیبانی چنین اعتقادی دارد؟ کسی که کتاب

می‌نویسد در « فی تفضیل النبى و الائمه على جميع المخلوقين » و نبى و اميرالمومنين را مخلوق می‌داند. این را بگوئیم غالی است؟ واقعا کم لطفی است.]

«و منهم من ينسب إليه الاعتراف بالوهيته سبحانه إلّا أنّه يعتقد أنّ الأمور الراجعة إلى التشريع و التكوين كلها بيد أمير المؤمنين أو أحدهم (عليهم السلام) فيرى أنّه المحيى و المميت و أنّه الخالق و الرازق و أنّه الذى أيدّ الأنبياء السالفين سرّاً و أيدّ النبىّ الأكرم (صلّى الله عليه و آله و سلم) جهراً. و اعتقادهم هذا و إن كان باطلاً واقعاً و على خلاف الواقع حقاً، حيث إنّ الكتاب العزيز يدل على أنّ الأمور الراجعة إلى التكوين و التشريع كلها بيد الله سبحانه، إلّا أنّه ليس مما له موضوعية فى الحكم بكفر الملتزم به. نعم، الاعتقاد بذلك عقيدة التفويض لأنّ معناه أنّ الله سبحانه كبعض السلاطين و الملوك قد عزل نفسه عما يرجع إلى تدبير مملكته و فوّض الأمور الراجعة إليها إلى أحد وزرائه، و هذا كثيراً ما يتراءى فى الأشعار المنظومة بالعربية أو الفارسية، حيث ترى أنّ الشاعر يسند إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) بعضاً من هذه الأمور»

۲- دسته دیگری از غلات، اعتراف به الوهیت خدای سبحان دارند جز اینکه معتقدند، خداوند، امور تشریعی و تکوینی را به امیرالمومنین و یا یکی از ائمه طاهرین سپرده است و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و اوست که خالق و رازق است و او کسی است که انبیاء گذشته را در نهد و پیامبر اکرم را در آشکارا، تأیید نموده است. چنین اعتقادی گر چه در واقع باطل است جز

اینکه معتقدان آن، محکوم به کفر نمی‌باشند. البته این اعتقاد، معتقد شدن به تفویض است زیرا معنایش این است که خداوند تبارک و تعالی مانند بعضی از پادشاهان، خودش را از تدبیر امور کنار کشیده و امور را به وزرایش سپرده است. و چنین اعتقادی در بسیاری از اشعار فارسی و عربی دیده می‌شود.

«و عليه فهذا الاعتقاد إنكار للضرورة، فإنّ الأمور الراجعة إلى التكوين و التشريع مختصة بذات الواجب تعالى، فيبتنى كفر هذه الطائفة على ما قدّمناه من أنّ إنكار الضرورى هل يستتبع الكفر مطلقاً أو أنه إنما يوجب الكفر فيما إذا رجع إلى تكذيب النبىّ (صلّى الله عليه و آله و سلم) كما إذا كان عالماً بأن ما ينكره ثبت بالضرورة من الدين؟ فنحكم بكفرهم على الأوّل و أمّا على الثانى فنفضّل بين من اعتقد بذلك لشبهة حصلت له بسبب ما ورد فى بعض الأدعية و غيرها مما ظاهره أنهم (عليهم السلام) مفوضون فى تلك الأمور من غير أن يعلم باختصاصها لله سبحانه، و بين من اعتقد بذلك مع العلم بأنّ ما يعتقدّه مما ثبت خلافه بالضرورة من الدين بالحكم بكفره فى الصورة الثانية دون الاولى»

و این اعتقاد، منجر به انکار ضروری می‌شود. زیرا امور تکوینی و تشریعی، مربوط به ذات خداوند سبحان می‌باشد. بنا براین، کفر چنین گروهی مستلزم این است که آیا منکر شدن ضروری، ملازم کفر است و یا اینکه در صورتی که موجب تکذیب پیامبر بشود، به کفر بر می‌گردد؟ پس ما بنا به اول، حکم به کفر این دسته می‌نماییم و بنا به دوم، قائل به تفصیل می‌شویم.

«و منهم من لا يعتقد بربوبية أمير المؤمنين (عليه السلام) و لا بتفويض الأمور

إليه و إنما يعتقد أنه (عليه السلام) و غيره من الأئمة الطاهرين ولاة الأمر و أنهم عاملون لله سبحانه و أنهم أكرم المخلوقين عنده فينسب إليهم الرزق و الخلق و نحوهما، لا بمعنى إسنادها إليهم (عليهم السلام) حقيقة لأنه يعتقد أن العامل فيها حقيقة هو الله، بل كإسناد الموت إلى ملك الموت و المطر إلى ملك المطر و الإحياء إلى عيسى (عليه السلام) كما ورد في الكتاب العزيز وَ أٰخِي الْمَوْتِي بِإِذْنِ اللَّهِ و غيرها مما هو من إسناد فعل من أفعال الله سبحانه إلى العاملين له بضرب من الاسناد. و مثل هذا الاعتقاد غير مستتبع للكفر و لا هو إنكار للضرورة، فعدّ هذا القسم من أقسام الغلوّ نظير ما نقل عن الصدوق (قدس سره) عن شيخه ابن الوليد: أن نفى السهو عن النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) أول درجة الغلو و الغلو بهذا المعنى الأخير مما لا محذور فيه بل لا مناص عن الالتزام به في الجملة^١

٣- اعتقاد به اینکه ائمه طاهرين :، اولياء امر و عاملانى براى اوامر خدا و گرامى ترين آفريده‌ها نزد خدا هستند و در نتیجه امور تکوين مانند رزق و خلق به آنان واگذارده شده باشد. البته آنان حقيقتاً فاعل اين امور نيستند؛ چرا که فاعل و عامل اصلى خداست. نمونه هاىي از اين اعتقاد را مى‌توان در اسناد مرگ به ملك الموت و باران به ملكه باران و زنده كردن به حضرت عيسى (همان گونه که در قرآن نیز آمده است) و غير اينها ديد. در همه اين موارد

^١ . موسوعة الإمام الخوئي، ج ٣، ص: ٦٨

افعال خدا به عاملان آنها نسبت داده شده است. و مثل چنین اعتقادی، مستوجب کفر و مستتبع انکار ضروری نمی باشد. غلو دانستن این اعتقاد، مانند آن است که ابن ولید استاد شیخ صدوق، نفی سهو النبى را اولین درجه غلو می‌داند. و غلو به معنای سوم، هیچ اشکالی ندارد و ما به آن ملتزم می‌شویم.

[آیا محمد بن بحر و امثال او چنین عقیده ای داشتند؟ آیا می‌گفتند امیرالمومنین؛ خدا است؟ و یا اینکه، امور به او تفویض شده؟ و یا معنای سوم است؟ که مرحوم خوئی می‌فرماید ما به معنای سوم ملتزم می‌شویم.]

پس از نقل کلام حضرت امام و مرحوم خوئی، ادامه کلام مرحوم مامقانی در کتاب مقباس الهدایه را بیان می‌کنیم.

ادامه کلام مرحوم مامقانی در مقباس الهدایه

ایشان در کتاب مقباس الهدایه می‌فرمایند: « لا بدّ من التامل فی جرحه و من

لاحظ مواضع...»

باید که در جرح بعضی از افراد تاملی نمود. کسی که در کلام مشاهیر ما - مثل محمد بن سنان و مفضل بن عمر و یونس بن عبدالرحمان- که به واسطه آن، متهم به ضعف شده اند دقت نماید، می‌بیند که مشکلی در آنها نمی باشد بلکه مشکل در کسانی است که این افراد را متهم به ضعف نموده‌اند. [مشکل در متهمین است نه در متهمین!]، به عنوان شاهد می‌توان گفت که احمد بن محمد بن عیسی، آقای برقی را از قم خارج می‌کند. علامه مجلسی می‌فرماید: قمی ها، جماعتی از فضلاء را از قم اخراج کردند. فرزند صاحب معالم

می فرماید: قمی‌ها به هرکسی که شک می‌کردند، او را از قم اخراجش می‌کردند! پس اگر روش قمی‌ها اینگونه بوده است، چگونه ما به جرح و تضعیف و رمی به غلو این‌ها، اعتماد کنیم؟ بنابراین ما باید در جرح چنین افرادی، تأمل نماییم و سبب جرح را جویا شویم و باید تا جایی که ممکن است، حمل بر صحت نماییم. زیرا اگر صرف اعتقاد اشخاص به چیزی که ضروری‌البطالان نمی‌باشد، موجب قدح‌شان، شود، باید بسیاری از بزرگان را کنار بگذاریم.^۱

کلام وحید بهبهانی

مرحوم بهبهانی می‌فرماید: علامه حلی به شیخ الطائفه نسبت وعیدیه می‌دهد. وعیدیه قومی از خوارج هستند. اینها اعتقاد دارند کسی که مرتکب کبیره شد کافر و خالد در جهنم است.

«کان یقول اولاً بالوعیدیه ثم رجع» (شیخ طوسی در ابتدا به مذهب وعیدیه بود و سپس برگشت)

[وحید بهبهانی می‌فرماید اگر ما خواسته باشیم با یک عقیده کسی را از دست بدهیم خیلی‌ها را از دست می‌دهیم]، بزرگانی از ما صاحب عقایدی بوده‌اند که عده‌ای را نقل می‌کنیم.

«و هو و شیخه المفید: إلى أنه تعالى لا يقدر على غير مقدور العبد، كما هو

^۱ . مامقانی ، مقباس الهدایه، چاپ سنگی، ص ۸۹.

مذهب الجبائی و السید المرتضیٰ إلى مذهب البهشمیة^۱ من أن إرادته عرض لا فی محلّ و الشیخ الجلیل إبراهیم بن نوبخت إلى جواز اللذة العقلیة علیه سبحانه، و أن ماهیته تعالی معلومة كوجوده، و أن ماهیته الوجود المعلوم و أن المخالفین یخرجون من النار و لا یدخلون الجنة»

شیخ مفید بر مذهب جبائی و سید مرتضیٰ بر مذهب بهشمیه بوده‌اند و همچنین شیخ نوبخت قائل بوده است که خداوند سبحان دارای لذت عقلی می‌باشد و ماهیت او مثل وجودش معلوم است. و مخالفین، وارد آتش نمی‌شوند هر چند وارد در بهشت هم نمی‌شوند.

« و الصدوق^۲ و شیخه ابن الولید^۳ و الطبرسی إلى جواز السهو عن النبی^۴ و محمد بن أبی عبد الله الأسدی إلى الجبر و التشبیه^۵ و غیر ذلك مما یطول تعداده.

و الحكم بعدم عدالة هؤلاء لا يلتزمه أحد يؤمن بالله.

^۱ . هؤلاء أتباع أبی هاشم عبد السلام بن محمد بن عبد الوهاب الجبائی، و يقال لهم: الذمیة لقولهم باستحقاق الذم لا علی فعل، و شاركوا المعتزلة فی أكثر أرائهم، و قد أدمج الشهرستانی فی الملل و النحل هذه الفرقة مع الجبائیة لكون أبی هاشم صاحب هذه الفرقة ابن أبی علیّ صاحب تلك الفرقة. انظر فی شرح حالهم الملل و النحل للشهرستانی ۱: ۷۸ و الفرق بین الفرق ۱۸۴/ ۱۰۷ (نقل

از باورقی منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال، ج ۲، ص ۲۰۵)

^۲ . الفقیه ۱: ۲۳۳/ ۱۰۳۱

^۳ . الفقیه ۱: ۲۳۵/ ذیل الحدیث ۱۰۳۱

^۴ مجمع البیان ۲: ۳۱۷، فی تفسیر آیه ۶۸ من سورة الأنعام

^۵ انظر رجال النجاشی: ۳۷۳/ ۱۰۲۰

کسی که حکم به عدم عدالت چنین افرادی نماید، مومن نمی باشد.^۱
«وَأَذَى ظَهْر لِي مِنْ كَلِمَاتِ أَصْحَابِنَا الْمُتَقَدِّمِينَ وَسِيرَةِ أَسَاطِينِ الْمُحَدِّثِينَ: أَنْ
المخالفة في غير الأصول الخمسة لا يوجب الفسق، إلا أن يستلزم إنكار ضروري
الدين...»

و چیزی که برای من از کلمات متقدمین و روش اساتید محدث ظاهر شده
است، این است که مخالفت در غیر اصول خمس، موجب فسق نمی شود، مگر
اینکه مخالفت، منجر به انکار ضروری دین گردد.

«و نسب ابن طاووس و نصیر الدین الطوسی و ابن فهد و الشهید الثانی و
شیخنا البهائی و جدی العلامة ، و غیرهم من الأجلة إلى التصوف»

و همچنین ابن طاووس^۲ و نصیرالدین محقق طوسی و ابن فهد و شهید ثانی
و شیخ بهایی و جد من - علامه مجلسی اول - را به تصوف متهم کردند.
[تصوف غیر از تشیع است. روایات در مذمت صوفیه زیاد است. کسی که به
زیارت اینها برود گویا به زیارت یزید رفته. تعبیرات عجیب است.] مرحوم

^۱ . اینها را جداً دقت کنید. من از بعضی بزرگان عصر مثل مرحوم تستری رحمة الله علیه در
شگفتم. ایشان مرد بزرگ و محقق بود. ولی کتاب الاخبار الدخيلة ببینید ، برخورداری دارد که
اصلاً مناسب شأن این بزرگوار نیست. تستری که ما می شناسیم محقق و مدقق است. به صرف
یک کلمه ای، روایت را از رده خارج می کند. اینگونه نیست.

^۲ . ما به قول استادمان می گوئیم، ملاقاتهای اختیاری اشبه شیء بالمحال است. درعین حال سر
درس، استاد فرمودند که دو نفر هستند که قطعاً با امام زمان ملاقاتهای اختیاری داشتند که یکی از
آنها ابن طاووس است. با این حال او را به تصوف متهم کرده اند.

و حید در ادامه می فرمایند، روشن است که ضرر تصوف؛ یا فساد در اعتقادات
است و یا فساد در اعمال می باشد، ولی با این حال، بزرگان ما را متهم به
تصوف نموده اند.^۱

«و غیر خفی أن ضرر التصوف إنما هو:

۱- فساد الاعتقاد من القول بالحلول أو الوحدة في الوجود أو الاتحاد.
۲- أو فساد الأعمال كالأعمال المخالفة للشرع التي يرتكبها كثير من
المتصوفة في مقام الرياضة أو العبادة.
و غیر خفی علی المطّلع بأحوال هؤلاء الأجلة من کتبهم و غیرها أنّهم منزّهون
من کلنا المفسدتين قطعاً»

ایشان در ادامه، افراد دیگری را که مورد اتهام قرار گرفته اند، نقل می کند و
سپس می فرماید:

«و بالجملة: أكثر الأجلة ليسوا بخالصين عن أمثال ما أشرنا إليه. و من هذا
يظهر التأمل في ثبوت الغلوّ و فساد المذهب بمجرد رمي علماء الرجال إليهما من
دون ظهور الحال، كما أشرنا إليه في الفوائد...»^۲

و خلاصه اینکه، اکثر بزرگان ما، مبرای از اموری که ما ذکر کردیم، نمی
باشند. بنابراین باید در ثبوت غلو و فساد مذهب چنین بزرگانی - به مجرد

^۱ . مرحوم قمی در یکی از کتابهایشان بیان می کنند که متصوفه، «نعوذ بالله» برای اینکه تبعیت
خودشان را از شیطان اعلام کنند هرکاری را که دستور می دهد انجام می دهند و برای رسیدن به
ریاضات خود با شرع مخالفت می کند مثلاً قران را در نجاست «نعوذ بالله» می اندازند

^۲ . منهج المقال في تحقيق احوال الرجال، ج ۲، ص ۲۰۶

رمی علماء رجال، آنها را - تاملی نمود و شخصیت آنها را بررسی کرد.
وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

جلسه ۵۳ - ۱-۱۱-۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث در ارتباط با معنای غلو و نظر بزرگان ما نسبت به کسانی است که متهم به غلو شده اند. در این جلسه می خواهیم روایاتی را که از ائمه طاهرين : در رابطه با غالیان وارد شده و همچنین موضع گیری های قاطع آن بزرگواران را در برابر غلات، بیان کنیم. تعدادی از کسانی که متهم به غلو هستند رابطه نزدیکی با ائمه داشته اند، لذا معلوم می شود آنها مصداق غالی نبوده اند زیرا در غیر اینصورت، ائمه طاهرين : برخورد جدی با آنها می نمودند.

بنده دو نظر از مرحوم مامقانی را در این مورد نقل می کنم و سپس به فرمایشات ائمه طاهرين :، می پردازم. کلام مرحوم مامقانی را از کتاب مقیاس الهدایه - تتمه بحث قبل - و کتاب فواید الرجالیه، بیان می نمایم.

ادامه کلام مرحوم مامقانی در مقیاس الهدایه

مرحوم مامقانی در مقیاس الهدایه بعد از تبیین غلو و اتهامات می فرماید:

«ظهر الرمی بما يتضمن عیباً لا ینبغی الاخذ به بمجرد بل لا یجوز...»

از آنچه گفتیم ظاهر شد، سزاوار نیست افراد را به خاطر عیبی که رمی نموده و متهم نموده اند، کنار بزنیم بلکه اخذ به رمی در مورد آنها، جایز

نیست. زیرا:

- ۱- ممکن است که متهم کننده و نسبت دهنده - رامی - اشتباه کرده باشد.
 - ۲- رامی، چنین نسبتی را از کسی اخذ کرده که به وی اعتماد داشته است و معتمد، دچار اشتباه شده است.
 - ۳- رامی در کتاب او مطالبی را دیده و به همین جهت، او را متهم نموده است [با اینکه اعتقاد مصنف، چنین چیزی نبوده است]
 - ۴- مذاهب فاسد [مثل صوفیه برای توجیه و تقویت کار خودشان] عده ای را هم کیش خود خوانده اند و رامی هم چنین ادعایی را از آنها [بدون تحقیق و تتبع] پذیرفته است.
 - ۵- متهم شونده، روایاتی را نقل کرده است که بعضی از کوته فکرها و یا عالم نماها، چنین مطالبی را حمل بر غلو گوینده کرده اند [با اینکه چنین مطالبی مطابق واقع بوده است]
 - ۶- متهم شونده، مطالبی را نقل می کند که جامعه، کشش چنین مطالبی را ندارد، به همین جهت او را متهم به غلو می کنند.^۱
- [در اینجا بین پرائتر عرض کنم، بعضی از دگر اندیشان در تواریخ شان حقایق را حذف می کنند. حقایقی که به قبای اولیای امورشان برخورد داشته باشد. لذا مطالبی را قیچی کرده و تصریح می کند که من چنین مواردی را نمی آورم چون مردم تحملش را ندارند! مقدمه سیره نبوی این هشام را ببینید.

۱. مامقانی، مقباس الهدایه، چاپ سنگی، ص ۸۹.

می گوید کتاب من همان تاریخ ابن اسحاق است هر چند بعضی چیزها را که مردم تحمل نمی کنند، حذف کرده ام.

آقای طبری هم باز همین را می گوید. نامه جناب محمد ابن ابی بکر به معاویه و جوابش را نفی نمی کند ولی می گوید، عبارات نامه را ذکر نمی کنم، زیرا بعضی از مردم تحمل ندارند. اصل نامه را در کتاب وقعه صفین ببینید، اصل نامه آن جا است. یک گله ای هم از جناب طبری بکنم. شما که این نامه را نمی آوری که بعضی از مردم تحملش را ندارند، پس چرا، ماجرای عبدالله ابن سبا را نقل می کنی و پیروان مکتب اهل بیت را متهم می کنی که ریشه شان یهود است! بعضی از امت اسلام را زیر سوال ببری و نوامیس و خون و اعراضشان را به خطر بیندازی، ابوذر و عمار را زیر سوال ببری! آیا این ها را مردم تحمل می کنند؟]

در اینجا نکته دیگری را عرض نمایم. صلوات خداوند بر امامان ما. صلوات خدا بر جعفر ابن محمد الصادق. چطور این مذهب را، اسلام ناب را، دین محمد را حفظ کردند. گاهی با غلات درگیر بودند. گاهی با بعضی از خودی هایی که اسمشان ولایتمدار بود ولی عملاً نبودند، روبرو بودند. بعضی از حرفهایی را می زدند که نباید می زدند. فکر می کرد حکومت دست خودی است، لذا برای شیعه ها و امام، مشکل ایجاد می کردند. امام خیلی از اینها عصبانی بودند. به این روایت توجه بفرمایید:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ الْقَاسِمِ شَرِيكِ الْمُفْضَلِ وَ كَانَ رَجُلًا صِدْقًا قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 يَقُولُ خَلَقَ فِي

الْمَسْجِدِ يَشْهَرُونَ وَيَشْهَرُونَ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ لَيْسُوا مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ أَنْطَلِقُ
فَأَوَارِي وَ أَسْتُرُ فِيهِتُكُونُ سِتْرِي هَتَكَ اللَّهُ سِتْرَهُمْ يَقُولُونَ إِمَامٌ أَمَا وَاللَّهِ مَا أَنَا
بِإِمَامٍ إِلَّا لِمَنْ أَطَاعَنِي فَأَمَّا مَنْ عَصَانِي فَلَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ لِمَ يَتَعَلَّقُونَ بِاسْمِي أَلَا
يَكُونُ اسْمِي مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فَوَاللَّهِ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ فِي دَارٍ^۱

قاسم - شریک مفضل - که مردی راستگو بوده گوید: شنیدم از امام
صادق 7 که می فرمود: حلقه هائی (و گروه هائی دور هم) در مسجد، تشکیل
می شود که هم ما و هم خود را، بر سر زبان ها مشهور می کنند.

[انگشت نما می کنند] اینان از ما نیستند و ما هم از آنها نیستیم، من می روم
و پنهان می شوم و پرده بر خویش می افکنم (که کسی مرا نشناسد) و اینان پرده
مرا می درند (و مرا میان مردم مشهور می کنند) خدا پرده شان را بدرد، اینها (به
من) می گویند: امام. به خدا سوگند من امام [کسی] نیستم مگر او مرا، پیروی
کند ولی کسی که نافرمانی مرا کند من امام او نیستم، چرا اینها به نام من
می چسبند؟ چرا نام مرا از سر زبانهای خود نمی اندازند؟ به خدا سوگند که
خداوند مرا با آنها در یک خانه جمع نخواهد کرد (یعنی خدا در روز قیامت
آنها را با ما محشور نخواهد کرد، چون بر خلاف دستور من پرده دری کردند)
این را عرض کردم که مواظب باشیم، نکند کاری کنیم که دل امام را به درد
آوریم. اکنون به بیان مرحوم مامقانی در فوائد الرجالیه می پردازیم.

۱. الکافی؛ ج ۸؛ ص ۳۷۴، شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۳۷، مرآة العقول، ج ۲۶،
ص ۵۶۰، ذیل حدیث می فرماید «حسن»

بیان مرحوم مامقانی در فوائد الرجالیه

ایشان در این کتاب - بارها عرض شد این کتاب بسیار، ارزش مباحثه را
دارد - حدود غلو را بطور دقیق مرزبندی کرده است. ایشان می فرماید:

«و تلخیص المقال ان المتتبع النقیذ یجد ان اکثر من رمی بالغلو بریء من الغلو
فی الحقیقه^۱ و ان اکثر ما یعد الیوم من ضروریات المذهب فی اوصاف الائمه
علیهم السلام کان القول به معدودا فی العهد السابق من الغلو و ذلك نشا من
ايمتنا : حیث انهم لما وجدوا الشیطان دخل مع شیعتهم من هذا السبیل
لاضلالهم وفاء لما حلف به من اغواء عبادالله اجمعین حذورهم من القول فی حقهم
بجمله من مراتبهم ابعادا لهم عما هو غلو حقیقه فهم منعوا الشیعه من القول بجمله
من شوونهم حفظا لشئون الله جلت عظمته حیث کان اهم من حفظ شئونهم لانه
الاصل و شئونهم فرع شانه نشات من قریبهم لدیه و منزلتهم عنده و هذا هو
الجامع بین الاخبار المثبته لجمله من الشئون لهم و النافیه لها ثم لا یخفی علیک ان
مثل الرمی بالغلو فی کثره وقوع الخطا و الاشتباه فیه من اصحابنا الرمی بالوقف
حیث عدوا اشتغال الرجل بالفحص عن امامه الحاضر بعد فوت الامام السابق و قفا
مع ان زمان الفحص و البحث زمان العذر و لیس الوقف الانفی امامه المتاخر دون

۱. از استاد شنیدم که از صاحب جواهر نقل کردند که اگر یک مسئله اعتقادی را قدام یک رای
داشتند و متاخرین یک رای داشتند، ملاک متاخرین هستند.

التوقف الی ان تقوم الحجه و يتم البرهان علی امامته لتكون الهدایه عن بینه دون الجزاف و ان استوفیت ما فی التراجم و استقصیت جمله و افیه من الاخبار بان لک ما قلناه بیان الشمس فی رابعه النهار»^۱

و خلاصه سخن این است که انسان متبع و دقیق در می‌یابد، اکثر روایانی که متهم به غلو شده اند در حقیقت از غلو به دور، هستند. و همانا بیشتر آنچه که امروز در خصوص اوصاف ائمه : از ضروریات مذهب شمرده می‌شود در زمان گذشته به عنوان غلو محسوب می‌گردید و این مطلب از جانب خود ائمه نشأت گرفته بود چراکه وقتی ایشان [ائمه] دریافتند که شیطان از این طریق بر شیعه وارد می‌شود تا آنان را گمراه کند زیرا (شیطان) سوگند خورده تا همه بندگان خدا را اغوا نماید لذا ائمه :، شیعیان را بر حذر داشتند تا در حق ایشان برخی از مقامات را مطرح نکنند و خود را از آن مقامات دور داشتند حال یا به این جهت بود که حقیقتاً آن مراتب، غلو بوده (و یا اینکه آن مقامات، غلو نبوده ولیکن) شیعیان را از بیان برخی شؤون شان منع کردند تا شؤون خدای عز و جل حفظ شود. چرا که حفظ شؤون خدا مهمتر از شؤون ایشان است و شؤون خدا اصل، و شؤون ائمه فرع بر شؤون خداست و به جهت قرب و جایگاه ایشان در نزد خدا دارای این مقامات شده‌اند. و این مطلب جمع می‌کند میان اخباری که اثبات برخی مقامات برای ائمه : می‌کند و اخباری که نفی می‌کند. پس بر تو پوشیده نیست که همان طور که در اتهام غلو، برخی

۱. مامقانی، فوائد الرجالیه، ج ۲، ص ۳۰۵

اصحاب ما به خطا و اشتباه بسیار دچار شدند در اتهام وقف نیز به خطا رفتند. به طوریکه آن فردی را که پس از فوت امام سابق به دنبال جستجوی امام فعلی اش بوده متهم به وقف کرده اند در حالیکه شخص، در زمان فحص و بحث معذور است زیرا بدنبال اقامه حجت و تکمیل دلیل برای تشخیص امام است تا هدایت او مبتنی بر بینه باشد نه گزاف. و لذا چنین شخصی، امام فعلی را نفی نکرده تا متهم به وقف گردد. اگر در تراجم به دقت نظر کنی و در اخبار جستجوی تام نمایی این نکات همچون خورشید در وسط روز بر تو آشکار می‌گردد.»

در پایان بحث، می‌خواهیم روایاتی را که در رابطه با غلو است بیان کنیم که خلاصه ی بحث ما هم، همین باشد. ائمه طاهرین : مواضع شفاف و قاطعی در رابطه با غلاۀ داشتند. نمی توان گفت در این حالت که چنین مواضعی درباره غلاۀ وجود داشته، افرادی که ارتباط نزدیکی با امام داشته اند، جزء غلاۀ باشند.^۱

۱. دلم می‌خواهد برخی از پایان نامه ها در این سمت و سو باشد. ما خیلی از روایات را به این خاطر بدون تحقیق از دست داده ایم. مدرک حرف بعضی کتاب این غضائری می باشد، این کتاب نزد ما چقدر ارزش دارد؟ تا ۳۰۰ سال که اثری از این کتاب، نبود. اولین کسی هم که به این کتاب دسترسی پیدا کرد، ابن طاووس بود که خودش هم می‌گوید من سند آن را تضمین نمی‌کنم. چطور این کتاب در دسترس ما آمده و ده ها و صدها نفر از بزرگان روات ما را متهم به غلو نموده و از رده خارج کرده است و بعد کتبی ضد ما نوشته می‌شود! باید این ها را دقت کرد!

بیان روایات در مورد غلاۀ

مرحوم آقای خوئی در شرح حال محمد بن ابی زینب مقلاص در جلد ۱۴، بطور مفصل روایاتی را در این زمینه نقل می‌کند که ما بعضی از آن را بیان می‌کنیم.

روایت اول

«عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 وَ ذَكَرَ الْغُلَاةَ فَقَالَ: إِنَّ فِيهِمْ مَنْ يَكْذِبُ حَتَّى أَنْ الشَّيْطَانَ لِيَحْتَاجُ إِلَى كَذِبِهِ»^۱

هشام بن سالم از حضرت صادق 7 - که در نزد ایشان، سخن از غالیان به میان آمده بود- نقل می‌کند که فرمود: در میان آن‌ها کسانی هستند که دروغ می‌گویند به نوعی که شیطان نیز محتاج دروغ آنها می‌شود.

روایت دوم

«عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُرَّازِمٍ، قَالَ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ 7 قُلْ لِلْغَالِيَةِ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ فَإِنَّكُمْ فَسَاقُ كُفَّارٍ مُشْرِكُونَ»^۲

مرازم می‌گوید که امام صادق 7 به من فرمود: به غلاۀ بگویند که توبه نمایند که فاسق و کفار و مشرکند.

روایت سوم

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ 7 يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اِبْرَأَ مِمَّنْ يَزْعَمُ أَنَا

۱. رجال الکشی، ص ۲۹۷

۲. رجال الکشی، ص ۲۹۷

أَرَبَابٌ قُلْتُ بَرِيءٌ اللَّهُ مِنْهُ، فَقَالَ اِبْرَأَ مِمَّنْ يَزْعَمُ أَنَا أَنْبِيَاءُ قُلْتُ بَرِيءٌ اللَّهُ مِنْهُ»^۱

ابو بصیر می‌گوید که امام صادق 7 به من فرمود: یا ابا محمد، من بیزارم از کسانی که معتقد به خدائی ما باشند. عرض کردم خدا از آنها بیزار باشد. فرمود: بیزارم از کسانی که خیال کنند ما پیامبریم گفتم خدا از آنها بیزار باشد. حدود غلو در این روایت مشخص شده است. نسبت به ائمه ادعا داشتند که ارباب یا انبیا هستند.

روایت چهارم

«عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى: وَ لَقَدْ لَقِيتُ مُحَمَّدًا رَفَعَهُ إِلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ 6 فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَبِّي فَقَالَ مَا لَكَ لَعَنَكَ اللَّهُ! رَبِّي وَ رَبُّكَ اللَّهُ، أَمَا وَ اللَّهُ لَكُنْتُ مَا عَلِمْتُ لَجَبَانًا فِي الْحَرْبِ لَيْمًا فِي السَّلْمِ»^۲

رجال کشی از حضرت صادق 7 نقل می‌کند که فرمود: مردی خدمت پیامبر اکرم 6 آمد و گفت: سلام علیک ای خدا! پیامبر اکرم 6 فرمود: ترا چه می‌شود، خداوند تو را لعنت کند. خدای من و تو الله است به خدا قسم؛ از وقتی تو را می‌شناسم در جنگ ترسو و در غیر جنگ بخیل و پست بوده‌ای.

۱. رجال الکشی، ص ۲۹۸

۲. رجال الکشی، ص ۲۹۹

روایت پنجم

«عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَنْ قَالَ إِنَّا أَنْبِيَاءُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَمَنْ شَكََّ فِي ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»^۱

یکی از اصحاب، از امام صادق 7 نقل کرد که فرمود: هر کس مدعی شود ما پیامبریم بر او لعنت خدا باد هر کس در این مورد شک هم داشته باشد بر او لعنت باد.

روایت ششم

«عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَعْنُ اللَّهِ الْمُغْيِرَةَ بْنَ سَعِيدٍ إِنَّهُ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيَّ أَبِي فَأَذَاقَهُ اللَّهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، لَعْنُ اللَّهِ مَنْ قَالَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا، وَلَعْنُ اللَّهِ مَنْ أزالْنَا عَنِ الْعُبُودِيَّةِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقْنَا وَإِلَيْهِ مَابُنَا وَمَعَادُنَا وَبِيَدِهِ نَوَاصِينَا»^۲

ابن مسکان از شخصی نقل کرد که از یکی از صحابه از حضرت صادق 7 نقل کرد که می فرمود: خدا لعنت کند مغیره بن سعید را، او بر پدرم دروغ می بست. خداوند او را مبتلا به حرارت آهن کرد. خدا لعنت کند کسی را که در باره ما چیزی را بگوید که ما خود در باره خویش نمی گوئیم و خدا لعنت کند کسی را که ما را از بندگی خدائی که ما را خلق کرده و بسوی او بازگشت ما است و اختیار ما به دست او است، خارج کند.

۱. رجال الکشی، ص ۳۰۱

۲. رجال الکشی، ص ۲۲۳

روایت هفتم

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ وَ يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ حَصْنِ [خَضِرٍ] بْنِ عَمْرٍو النَّخَعِيِّ، قَالَ، كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ أَبَا مَنْصُورٍ حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَفَعَ إِلَى رَبِّهِ وَ مَسَحَ 7 عَلَى رَأْسِهِ وَ قَالَ لَهُ بِالْفَارِسِيَّةِ يَا بِسْرُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ 7 حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ 6 قَالَ: إِنَّ إِبْلِيسَ اتَّخَذَ عَرَشًا فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ اتَّخَذَ زَبَانِيَّةً كَعَدَدِ الْمَلَائِكَةِ فَإِذَا دَعَا رَجُلًا فَأَجَابَهُ وَ وَطِئَ عَقِبَهُ وَ تَخَطَّتْ إِلَيْهِ الْأَقْدَامُ، تَرَأَى لَهُ إِبْلِيسُ وَ رَفَعَ إِلَيْهِ، وَ إِنَّ أَبَا مَنْصُورٍ كَانَ رَسُولَ إِبْلِيسَ، لَعْنُ اللَّهِ أَبَا مَنْصُورٍ، لَعْنُ اللَّهِ أَبَا مَنْصُورٍ ثَلَاثًا»^۱

حفص بن عمرو خثعمی گوید: من در نزد امام صادق 7 نشسته بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد: قربانت گردم ابو منصور به من گفت که او را به طرف خداوند برده اند و خداوند دست بر سر او کشیده و به فارسی به او گفته است، ای پسر.

امام 7 فرمود: پدرم از جدش رسول خدا 6 روایت می کند که فرمود: شیطان تختی در بین زمین و آسمان برای خود گذاشته و به اندازه فرشتگان برای خود کارمندان و خدمت گزارانی دارد. شیطان هر گاه بخواهد مردی را به طرف خود فرا خواند نخست او را دعوت می کند، هنگامی که او شیطان را

۱. رجال الکشی، ص ۳۰۳

پاسخ گفت و دنبالش حرکت کرد و در راه او گام نهاد، شیطان خود را به او نشان می‌دهد و بطرف خود می‌برد و ابو منصور هم فرستاده ابلیس است و خداوند او را لعنت کند و امام 7، این گفته را سه بار تکرار کردند.

روایت هشتم

«عَنْ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ، قَالَ، دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 فَقَالَ: مَا فَعَلَ بَزِيعٌ فَقُلْتُ لَهُ قُتِلَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لَهُؤُلَاءِ الْمُغِيرِيَّةِ شَيْءٌ خَيْرًا مِنَ الْقَتْلِ لِأَنَّهُمْ لَا يَتُوبُونَ أَبَدًا.»^۱

ابی یغفور می‌گوید که بر امام صادق 7، وارد شدم. امام فرمود: بزيع در چه حالی است؟ گفتم: کشته شد. امام فرمود: خداوند را سپاس. برای این گروه مغیریه، چیزی بهتر از مرگ نیست، زیرا این‌ها هرگز بسوی خداوند بر نمی‌گردند.

روایت نهم

«عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ، قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 إِنْ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلَهُةٌ يَتْلُونَ عَلَيْنَا بِذَلِكَ قُرْآنًا يَا أَيُّهَا الرَّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ، قَالَ: يَا سَدِيرُ سَمِعِي وَبَصْرِي وَشَعْرِي وَبَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي مِنْ هَؤُلَاءِ بَرَاءٌ، بَرِيَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ رَسُوْلُهُ، مَا هَؤُلَاءِ عَلَى دِينِي وَ دِينِ آبَائِي، وَ اللَّهُ لَا يَجْمَعُنِي وَ إِبَاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ عَلَيْهِمْ سَاطِطٌ، قَالَ، قُلْتُ فَمَا

۱. رجال الکشی ، ص ۳۰۶

أَنْتُمْ جُعِلْتُمْ فِدَاكَ قَالَ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ وَ تَرَاجِمَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَ نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِنَا وَ نَهَى عَنْ مَعْصِيَتِنَا نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ فَوْقَ الْأَرْضِ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيْبَ وَ سَمِعْتُ مِنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ سَدِيرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۱

حنان بن سدير از پدرش نقل کرد که به حضرت صادق 7 گفتم: گروهی می‌گویند شما خدا هستید! و از قرآن نیز شاهد می‌آورند «يا أَيُّهَا الرَّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» امام صادق 7 فرمود: ای سدير! گوش و چشم و موی و پوست و گوشت و خون من از این اشخاص بیزار است. خدا و پیامبرش هم، از آن‌ها بیزارند. اینها بر دین من و پدران من نیستند، به خدا قسم من و آنها در روز قیامت جمع نخواهیم شد مگر اینکه خداوند بر آنها خشمگین است. عرض کردم: فدایت شوم، پس شما چه هستید؟ فرمود: ما گنجینه علم خدا و مترجم وحی او هستیم. ما گروهی معصوم هستیم که خداوند، دستور فرمانبرداری و نهی از مخالفت با ما را داده است. ما حجت بالغه خدا، بر هر که پائین‌تر از آسمان و روی زمین است، هستیم.

نتیجه بحث:

راوی روایت که محمد بن بحر شیبانی می‌باشد و در غیبت صغری می‌زیسته است، غالی نمی‌باشد. چون هیچ یک از مواضعی که نسبت به غلاة،

۱. رجال الکشی ، ص ۳۰۶

- از سوی ائمه طاهرين : - اتخاذ می‌شده، نسبت به وی صورت نگرفته است و منشأ اتهام غلو نسبت به محمد بن بحر شیبانی، یکی از شش موردی است که مرحوم مامقانی بیان کرده بودند. لذا مشکل روایت بشر نخاس - که عمده اشکال آن غالی بودن محمد بن بحر شیبانی می‌باشد - برطرف می‌شود و اگر مشکل دیگری نداشته باشد [که به نظر بنده مشکل سندی دیگری ندارد]، روایت مورد قبول است.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ